

---

میزگردی پیرامون

---

زندگی ستایش انگیز

---

و

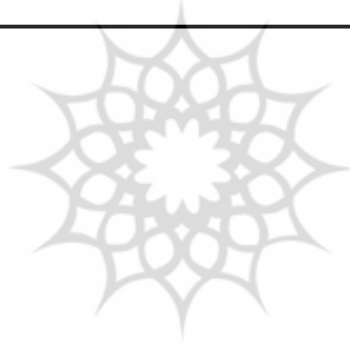
---

مرگ اسرارآمیز

---

آیت الله حاج سید مصطفی خمینی

---



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

با تلاش کنگره‌ی بزرگداشت بیستمین سالگرد آیت الله حاج سید مصطفی خمینی، میزگردی با حضور حجج اسلام آقایان: علی اصغر مروارید، محمد جواد حجتی کرمانی، سید محمود دعایی، سید علی اکبر محتشمی و عبدالمجید معاد بیخواد در پژوهشکده‌ی امام خمینی برگزار گردید. در این میزگرد، هر یک از حاضران خاطراتی را در این زمینه بیان کردند. مدیریت جلسه را حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی برعهده داشت که دبیری هیئت علمی کنگره را نیز به عهده دارد.

آنچه در این بخش ملاحظه می‌کنید، خاطراتی است که در آن جلسه بیان شده است. نخست حجت الاسلام والمسلمین آقای محتشمی در خیرمقدم به حضار، علت تشکیل جلسه را چنین بیان کرد:

ابتدا باید از حضور همه‌ی سروران خودم در این میزگرد تشکر کنم و توضیح مختصری را خدمتان عرض کنم:

کنگره‌ی حاج آقا مصطفی از آخرین روز مهرماه و روز اول آبان، به مناسبت بیستمین سالگرد ایشان در قم تشکیل می‌شود و انشاءالله برگزار خواهد شد. طبیعتاً این کنگره در ابعاد مختلف شخصیتی حاج آقا مصطفی بحث و بررسی دارد و ابعاد علمی آن در زمینه‌های مختلف تفسیری، فلسفی و فقه و اصول - که ایشان حدود ۲۶ جلد کتابشان با ۱۲ یا ۱۳ عنوان در دست چاپ و یا تجدید چاپ است در زمینه‌های مختلف - مورد بحث خواهد بود.

در زمینه‌های مختلف از شخصیت‌های گوناگون داخل خارج کشور فراخوان مقاله شده است که به مرور مقاله‌ها می‌رسد که در کمیته‌ی علمی بررسی می‌شود و پس از ارزیابی طبیعتاً بخشی از آن چاپ می‌شود و بخشی هم در کنگره ارائه می‌شود. شخصیت‌های مختلف داخلی و خارجی در این کنگره شرکت می‌کنند.

یکی از ابعاد مهم حیات مرحوم آیت الله شهید حاج آقا مصطفی حیات سیاسی ایشان است که آثار و برکات زیادی را به خصوص در پیروزی انقلاب اسلامی داشته است و من فکر می‌کنم که با توجه به شناخت نزدیک و دقیق و عمیقی که حضرات آقایان دارند نسبت به ایشان و رفاقت نزدیکی که با آن شهید بزرگوار از ابتدا در حوزه‌ی علمیه‌ی قم داشتند، فرصت مناسبی است که بیشتر با ابعاد سیاسی و اجتماعی شخصیت حاج آقا مصطفی آشنا بشویم و به ویژه در ارتباط با شهادت ایشان و حوادثی که در داخل و خارج کشور اتفاق افتاد. طبیعی است که برخی از برادران از جمله برادر عزیزمان جناب آقای دعایی در ارتباط با نجف و خارج کشور اطلاعات وسیع و دقیقی دارند و شما هم که در داخل کشور در روند و شتاب مبارزات و نهضت و انقلاب سهم به‌سزایی داشتید و قبل از آن هم در قم آشنایی نزدیکی با آن شهید بزرگوار داشته‌اید. من خواهش می‌کنم که هر کدام از بزرگان که صلاح می‌دانند، مقداری راجع به ابعاد شخصیتی حاج آقا مصطفی بخصوص در زمینه‌های مبارزاتی و سیاسی در داخل کشور - در زمانی که در کنار حضرت امام بودند، قبل از خرداد ۴۲ و بعد از خرداد ۴۲ - مطالبی را بفرمایند که بحث طبیعتاً گردش می‌کند و از همه استفاده خواهیم کرد.

در پی این مقدمه، هر یک از حاضران به ترتیب خاطراتی را یاد آور شدند:

### حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر مروارید:

بنده عرض کنم: اولین مرتبه‌ای که خدمت حاج آقا مصطفی رسیدم شاید در سال ۲۴ - در مشهد مقدس تقریباً اوایل به اصطلاح تحصیل من بود که ایشان از قم آمده بودند - در مدرسه‌ی خیرات خان ملاقات کردم. همان سفر، البته خود آقا هم آمده بودند مشهد ولی ایشان بیشتر با طلبه‌ها و اینها مانوس بودند و می‌آمدند مدرسه‌ی خیرات‌خان. آقای فاضلی داشتیم سرخسی با ایشان خیلی بیشتر مانوس بودند ولی حجره‌ی من چون نزدیک حجره‌ی ایشان بود ما هم در نتیجه ایشان راز یارت کردیم. همان سال اول که شاید سن ایشان مثلاً ۱۵ یا ۱۶ ساله بود در مشهد

بین طلبه‌ها واقعاً درخشیده بود. یعنی بحث ادبی که می‌شد ایشان اظهار نظر می‌کرد، با یک شور و شادابی - که آقایان شاید خاطره‌اش را داشته باشند - با صدای رسا. همان اول هم هیچ در مقابل عظمت هیچ شخصیتی خودش رانمی‌باخت. یعنی واقعاً ممکن بود با یک مرجع تقلید صحبت کند و بگوید: نه خیر آقا این مسئله که شما می‌گویید مثلاً از نظر ادبی قابل بحث است. چون آن موقع‌ها در سطح ادبیات بود، هنوز به درس فقه و اصول و اینها نرسیده بودند، راجع به ادبیات زیاد صحبت می‌کرد.

بعدها دیگر من خوب نزدیک یک، دو سه سالی که در مشهد ماندم، خدمتشان نرسیدم تا آمدن تهران. تهران که آمدم باز دو سه جلساتی با بعضی از منبریها و اینها که بودیم در خدمتشان بودم. در همدان - در سالی که امام آنجا بودند - باز آقا مصطفی آمده بودند آنجا ما روزها معمولاً با هم می‌رفتیم. چون من شب‌ها بعد از نماز آیت الله خوانساری منبر می‌رفتم، همان سالی بود که آیت الله خوانساری در همدان فوت کردند. روزها می‌رفتیم شنا. نمی‌دانم اطلاع دارید ماشاءالله در شنا و ورزش‌هایی مثلاً فوتبال، شنا و نظایر آن خیلی برازنده بود، ولی خوب آنها خیلی به جلسه‌ی ما ارتباط ندارد. بعد در قم که آمدم زیاد آنجا مانوس بودم. من تقریباً در قم در سال ۳۲ - بعد از دو، سه سال اقامت در تهران - آمدم البته می‌دانید من از همان سالی که آمدم قم، تقریباً منبر می‌رفتم از منبرهای آن زمان که درست بخاطر دارم یک مجلسی بود به مناسبت ختم مادر آقای آقا شیخ علی آقای تهرانی، خود حضرت امام و آقا شیخ عباس تهرانی و علمای آن روز بودند که حاج آقا مصطفی هم آنجا بودند در مجلس ختم. به هر حال مادر قم مانوس شدیم. منبرهایی که من می‌رفتم معمولاً منبرهای عرفانی بود چون قرآن خیلی حفظ داشتم. این اولین زمینه‌ی آشنایی بیشتر شد با ایشان.

من از سال ۴۱ منبرهای مربوط به انقلاب را در مسجد مسگرها بعد از نماز آقای داماد شروع کردم. خواهان‌خواه تماس بیشتری با منزل امام داشتم. در نتیجه چون موضوع بحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود، دیگر ارتباط ما با منزل امام خیلی زیاد می‌شد، در نتیجه هم با آقای حاج آقا مصطفی. مسافرت‌های دیگری هم داشتیم. البته در نجف هم باز - در دو سفری که در زمان تبعید امام به نجف داشتیم - مهمان حاج آقا مصطفی شدیم.

آن چیزی که من می‌توانم راجع به همه‌ی مسافرت‌هایی که داشتیم به عنوان خصوصیتی در حاج آقا مصطفی بگویم این است که با داشتن استعداد سرشار، اهل عرفان و تهجد بود. رفقای ما

اغلب - برحسب شوخی - می‌گویند کسانی که خیلی استعداد درس ندارند، به مفاتیح الجنان می‌پردازند و مقدس می‌شوند ولی حاج آقا مصطفی با استعدادی که تقریباً برای کسی که شاگرد آقا مصطفی بوده یا اینکه استاد حاج آقا مصطفی بوده یک چیز مسجل است که یک استعداد فوق‌العاده‌ای راجع به درس و اینها داشت. با این استعدادی که داشت اهل مسایل معنوی بود. خصوصیت دیگر ایشان تواضع بود. باز معمولاً افرادی که استعدادی دارند و یک شخصیتی علمی پیدا می‌کنند، ولو در اقران خودشان و هم سن و سال‌های خودشان، یک قدری مثلاً خودشان را می‌گیرند، مواظب‌اند، بالاخره یک شخصیتی هستند، از دیگران سرآمدند. ولی یک امتیازی که حاج آقا مصطفی داشت با استعداد زیادی که داشت اولاً از نظر زندگی خیلی متواضع بود یعنی با کسانی که مانوس بودند می‌دیدند که خودشان را نمی‌گرفتند. در جنبه‌ی عبادی هم که هیچ به او نمی‌آمد، خیلی خوب بود. من بارها شد که در جلساتی شاید تا بعد از نصف شب بیدار بودیم، ولی بعد از ساعت ۲ و ۳ حاج آقا مصطفی را می‌دیدم که پاشده‌اند. نافله‌اش را می‌خواند و همین دعای رجب را مثلاً با من ارجوه‌لکل خیر مقید بود که می‌خواند و یک تعبیری هم ایشان کرد که من هیچ جای دیگر نشنیده‌ام. مستحب است که آخر دعا با انگشت به سمت راست و چپ اشاره شود. ایشان این حرکت را چنین تعبیر و تمثیل می‌کرد که ضمن آن انسان نهایت خضوع را در برابر خدا نشان می‌دهد. مثل حیوانی که به رسم وفاداری در برابر صاحب خود دم تکان می‌دهد.

بارها شد که من در مشهد بودم با این آقا نظام قمشه‌ای که خیلی با ایشان رفیق بود. یک چند تا رفیقی که تعدادشان زیاد بود: سید محمد جلالی بود، آقا نظام قمشه‌ای بود، آقای خلخالی بود، آقا شیخ محمدی - بود که آن هم اعجوبه‌ای بود و الآن به نظرم در خارج است - با اینها خیلی رفیق بود. ولی بگو و بخندها، شنا، وکیل آباد همه که انجام می‌شد خدا شاهد است بارها من می‌دیدم که مثلاً آقا نظام قمشه‌ای - که حال خوشی داشت - دعای کمیل را در حرم و مسجد گوهرشاد می‌خواند و ایشان می‌نشست. با همان وضعی که می‌دانید، عبایش را در می‌آورد و می‌انداخت آنجا و آقا نظام هم می‌نشست روی زمین و دعای کمیل را می‌خواند. علی‌ای حال، غرضم این است که ایشان با آن استعداد فوق‌العاده که داشت از نظر تهجد و عبادت واقعاً خیلی فوق‌العادگی داشت یعنی یک علاقه‌ی خاصی داشت و بد نیست که این را هم نقل کنم که من خودم ندیدم ولی یکی از دوستانم تعریف می‌کرد که: نیمه‌های شب آقا مصطفی بیدار شده بود

برای تهجد بعد از انجام نمازهای مستحب و واجب، آمد در مقابل آینه ایستاد و به خودش یک نگاهی کرد و خود را مخاطب ساخت و گفت: مصطفی!... - البته تعبیراتی را هم در خطاب به خود چاشنی آن می‌کرد که برای کسانی که ایشان را می‌شناسند، می‌توان گفت. - مواظب باش! حساب و کتابی هست ...

یکی از خصوصیات اخلاقی حاج آقا مصطفی - به نظر من - این بود که به رغم قدرت و قوت ظاهری، خیلی متواضع بود. با افرادی که از خودش ضعیف‌تر بودند هیچ وقت طرف نمی‌شد حالا شاید این ژن خود امام بوده در وجود حاج آقا مصطفی. او همیشه اگر می‌دید یک کسی ضعیف است حتی اگر واقعاً توهینی هم به او می‌کرد و حرف زشت و رکیکی هم می‌زد برایش قابل‌گذشت بود. ولی وای به حال آن موقعی که ببیند که یک کسی از خودش قوی‌تر است و می‌خواهد تحکم کند و زور بگوید. یک بار من در همین درکه‌ی شمیران بودم. در آنجا - به خاطر علاقه‌ای که به مرحوم آیت الله علامه طباطبایی داشتم که تابستانها می‌آمدند درکه - با مصباح یزدی یک جایی را اجاره می‌کردیم تا بیشتر از محضر آیت الله طباطبایی استفاده کنیم. یک سال هم خود امام باز در درکه برای ایام تابستان آنجا بودند اما این سالی که می‌گویم امام آنجا نبود آقا مصطفی با یک عده از رفقایشان آمدند و میهمان من شدند از قبیل آقا میرزا ابوالقاسم گرجی، آقا مجد محلاتی و افراد این جوری. خوب رفتیم در یک باغی. آنجا سماور و به اصطلاح لوازم متعارف را همراه بردیم که یک دو سه ساعتی آنجا باشیم. ایشان - با همان روحیه‌ی خاصی که در بحث و جدل داشت - با آقا میرزا ابوالقاسم گرجی - که الآن استاد دانشگاه است - راجع به یک مسئله‌ی اصولی - که حالا یا من نمی‌فهمیدم یا الآن واقعاً یادم نیست - بحث می‌کردند. آقا مصطفی ضمن بحث به همان شیوه‌ی طلبگی داد می‌زد. یکبار یک عده‌ی دیگری که آمده بودند در آن باغ، یکی شان یک حرف رکیکی زد به آقا مصطفی که: چه خبره چرا این قدر داد می‌زنی؟ من دیگر نفهمیدم که چه شد فقط یک وقت دیدم آقا مصطفی بلند شد با چنان داد و فریادی که واقعاً ترسناک بود. از این سنگ‌های کنار دیوار باغها برمی‌داشت... یک عده‌ای قالیچه‌ای را که زیرشان بود برداشتند و سپر گرفتند که این سنگ‌ها به آنها نخورد. یکی از این طرف، یکی از آن طرف. آنچه فعلاً به خاطر دارم این است که بعضی خونی هم شدند. تلاش ما هم برای آرام کردن ایشان کارساز نبود. اینها لت و پار شدند ولی بعد فکر کردند عجب کاری شد. یک سیدی این طور به ما حمله کند... کم‌کم جمع شدند به طوری که بوی خطر به مشام

می رسید. من رفتم اهل ده را خبر کنم. واقعیتش این بود یا از ترسم این کار را کردم یا با هدف دیگر. در دعوای دیگر هم من می رفتم پاسبان خبر کنم! تا می دیدم یک خبری است. گذشته از شوخی نظرم این بود که چون جمعیت آنها زیاد است اگر بخواهند انتقام بگیرند، جمع ما حریف آنها نیست. رفتم که خبر کنم لااقل چند نفری بیایند که اگر درگیری شد ما را خیلی لت و پار نکنند. به هر حال قضیه به ژاندارمری کشید و با دخالت بعضی شخصیت‌ها مشکل حل شد. در آن معرکه، هر چه جستجو می کردند، طرف اصلی را پیدا نمی کردند. پی در پی سراغ سیدی را با خصوصیات می گرفتند که گویی چون آب به زمین رفته بود. بعد که معرکه تمام شد من گفتم: آقا مصطفی! توجه طور شد کجا مخفی شدی؟ گفت: به جدم رفته بودم بالای درخت و تمام این فرار کردنها و آمدنها را می دیدم. ببینید این چقدر قدرت می خواهد که هیچ فکر نکند شاید یکی سرش را بلند کند من را روی آن درخت ببیند یا مثلاً مشاهده کند آن وقت چی؟ اینها را هیچ حساب نمی کرد. به هر حال گفت: من بالای درخت بودم همه ی جریانات را دیدم. وقتی دیدم همه رفتند و اینها، از درخت آدمم پایین. به هر حال من خصوصیات اخلاقی حاج آقا مصطفی را در جوانی چنین جمع بندی می کنم:

۱. استعداد سرشار را با تهجد و عرفان تلفیق کرده بود.

۲. با داشتن استعداد و قدرت بدنی، متواضع بود.

۳. در برابر اشخاصی ضعیف تر برگزشت بود، اما به هیچ عنوان زورگویی را تحمل نمی کرد.

نکته ی دیگر ذوق خاصی است که من در ایشان دیدم که می توانست مطالب دقیق را با مثال ساده ای بیان کند. در این زمینه خاطره ای از ایشان دارم که در سفری بین راه قم و تهران از صاحب قهوه خانه ای پرسیده بود: عرق داری؟ او سخت دچار شگفتی شده بود. پس از مدتی گفتگو و تکرار و اصرار، گفته بود: منظورم این است که اگر عرق داری، مواظب باش سرما نخوری! می بینیم که چگونه بحث اشتراک لفظی در این گفتگو ساده و فهمیدنی شده است.

**حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد حجتی:**

«بسم الله الرحمن الرحيم»

سابقه ی آشنایی حاج آقا مروارید به سالهای ۲۴ برمی گشت اما من سال ۳۰، ۳۱ همراه



شماری دوستان از جمله شهید باهنر و شهید ایران منش که در حجره‌های مدرسه‌ی فیضیه سکنی داشتیم و شاید در همان سال‌های اولیه‌ی ورودمان به قم به حوزه‌ی درس فقه امام رقتیم که در مسجد کویچکی بود. نزدیکی حرم حوزه‌ی درس کوچکی بود. خیلی جمعیت نداشت. در اولین روزها هم حاج آقا مصطفی را در حوزه‌ی درس ایشان زیارت کردیم. که همان وقت‌ها با چند نفر از دوستان کنار هم می‌نشستند. من به خاطر می‌آید. همان طوری که حاج آقا مروارید گفتند. آقای مجد محلاتی بود، مرحوم آقای سعیدی رضوان الله علیه بود، آقای خزعلی و آقای خلخالی و آقا محسن نوری بودند. عده‌ای که آن روزها هم جلسه و رفیق بزم بودند و بالاخره رفیق رزم هم شدند.

کم کم حوزه‌ی درس امام. در اصول. منتقل شد به جای وسیع‌تری که مسجد سلماسی بود درس اصول امام رفته رفته چنان اوج گرفت که بعد از حوزه‌ی درس مرحوم آیت الله بروجردی حوزه‌ی اول قم شد. مسجد سلماسی پر از جمعیت می‌شد و به خاطر می‌آید که طلبه‌ها بعضی اوقات که دیر می‌رسیدند روی سکوه‌های بیرون مسجد می‌نشستند و آن سکوی مسجد هم پر می‌شد. مرحوم حاج آقا مصطفی و آقای خزعلی و آقای خلخالی، مرحوم سعیدی و عده‌ای دیگر جایشان همیشه همان درگاه مسجد بود. کنار هم می‌نشستند از همان آخر صف گاهی اشکال می‌کردند. مستشکل درس هم بیشتر مرحوم سعیدی بود و آقای خزعلی و گاهی آقای خلخالی. در دیدارهایی که در خلال درس یا وقت آمدن به درس یا بعد از تمام شدن درس ما با حاج آقا مصطفی داشتیم. همان طوری که آقای مروارید گفتند. با اینکه معاشرت زیادی نداشتیم ولی همان دیدار سرپایی و گذران نشان می‌داد که حاج آقا مصطفی دارای برخورد بسیار متواضعانه و اخلاقی و مقداری هم آمیخته به طنز و یک‌طور به اصطلاح داش مثنی‌گری یا جوانمردی. حالتی که افراد ورزشکار خیلی زیر بار نرو و با شخصیت دارند. یک چنین حالتی را در حاج آقا مصطفی می‌دیدیم و هر کس که حاج آقا مصطفی را می‌دید این استنباط را داشت مثلاً کسانی از کرمان یا دوستان و آشنایانی از جاهایی گاهی می‌آمدند که قرار می‌گذاشتیم بعد از درس امام همدیگر را ببینیم. وقتی با حاج آقا مصطفی هم مسیر شدیم، آشنایان ما که حاج آقا مصطفی را می‌دیدند از آنچه که با ما صحبت می‌کردند همین برداشت می‌شد و برایشان جالب بود که چه آدم گرمی است، چه آدم متواضعی است، چه قدر با شخصیت است، جوانمرد است!

کم کم که ایام نهضت امام پیش آمد و ما بیشتر در جریان نهضت امام قرار گرفتیم و بیشتر با

حاج آقا مصطفی آشنا شدیم و حتی گاهی ایشان در منزلشان به صرف شام ما را میهمان می‌کردند، شناخت بیشتری، پیدا کردیم.

گاهی هم در جلساتی که در دیدار با امام در زمینه‌ی مسائل مربوط به نهضت پیش می‌آمد، به خصوص مطالبی راجع به کرمان، بعد از آن دیدارها، ایشان مسایلی را پی‌گیری می‌کردند. آن روزها چنین دیدارهایی زیاد پیش می‌آمد. من می‌رفتم خدمت‌شان و امام پیغام می‌دادند به علمای تهران، علمای اصفهان و یزد که من سر را هم - به کرمان - این پیغام‌ها را می‌بردم خدمت مرحوم آیت الله خادمی، مرحوم آیت الله صدوقی، و مرحوم آیت الله صالحی در کرمان. طبیعتاً - در همین زمینه‌ها - با حاج آقا مصطفی می‌نشستیم، گاهی مشورت می‌کردیم. صحبت می‌کردیم و روحیه‌ی بسیار صمیمی و گرم و پرعاطفه‌ای داشت. تواضع با وجودش بود، سرزندگی و لبخند به زندگی و مشکلات آن بود که واقعاً گذشته از امام رضوان الله علیه که فوق‌العادگی داشت و الآن در آن زمینه نمی‌خواهیم صحبت کنیم، میراثی که حاج آقا مصطفی از امام برده بود در این خصلت‌ها کلاماً مشخص بود. برای او حوادث زندگی و پیشامدها خیلی عادی بود و گویی سالها آماده است برای اینکه فلان مشکل را به آن لبخند بزند و بر آن فایق بیاید. همان حالتی که آقای مروارید نمونه‌اش را در جریان درگیری در که نقل کردند که گویای حساسیت ایشان نسبت به زورگویی، گردن کلفتی و بی‌ادبی از این موضع بود. در برابر حوادث زندگی و پیشامدهای جدی‌تر هم این چنین حالتی را ایشان از امام به ارث برده بود. لذا در جریانات نهضت امام خمینی - که متأسفانه ایشان عمرشان کفاف نداد که مراحل پیشرفت این نهضت را که به انقلاب اسلامی منجر شد ببینند. هر چند مرگ زندگی ساز و انقلاب آفرین او سرآغاز زندگی نو نهضت شد و سرآغاز انقلاب اسلامی بود - ولی به هر حال خود ایشان حضور نداشتند.

در تمام موارد و در مشکلات سخت یار امام بود و همدل امام. من تصورم این است که خود امام وقتی می‌دید که فرزندش با چنین روحیه‌ای با حوادث برخورد می‌کند و مشکلات را تحمل می‌کند خود او هم روحیه پیدا می‌کرد. نه به این معنا که حاج آقا مصطفی اگر یک آدم ضعیف‌النفسی بود امام روحیه‌اش را می‌باخت. ولی خود اینکه انسان ببیند تربیت شده‌ی دستش و فرزندش واقعاً میراث‌دار واقعی اوست، همان روحیه را دارد، از مشکلات نمی‌هراسد، در برابر دشمن خاضع نمی‌شود، تسلیم نمی‌شود، نمی‌ترسد، لبخند می‌زند، وقتی به زندان هم که او

را می‌برند شخصیت خود را حفظ می‌کند، وصیت پدرش را حفظ می‌کند، وصیت اسلام را حفظ می‌کند، امام شاد می‌شد از این مسئله و لذا من تصورم این است که علاوه بر عظوفت پدری و آن مهری که امام بر فرزندان خود داشتند و خصلت‌های عاطفی امام؛ در جریان نهضت امام احساس می‌کرد یک پشتوانه‌ی محکمی از درون دارد و در خانواده‌ی او کسی هست که راه او را ادامه می‌دهد؛ لذا وقتی که ایشان را دستگیر می‌کردند یا وقتی که به ترکیه رفتند و در تمام این مراحل حاج آقا مصطفی در غیاب امام بیت امام را حفظ می‌کرد و نام امام را حفظ می‌کرد. در واقع امام یک احساس آرامشی داشت و مطمئن بود که میراث او در فرزندش محفوظ است و او هیچگاه در برابر دشمن نمی‌ترسد، نمی‌لرزد. آبروی پدرش را نمی‌برد. واقعاً یک تحفه‌ای بود، یک هدیه‌ای بود از طرف خدا برای امام؛ من این نکته را همین جا عرض کنم که اگر ما این درک را نسبت به احساس امام نسبت به فرزند بزرگوارشان حاج آقا مصطفی داشته باشیم با توجه به این احساس وقتی که امام در نجف خبر مرگ فرزندش را می‌شنود با آن صلابت روح و استقامت و صلابت کوه آسا می‌ایستد و مرگ او را به عنوان یکی از الطاف خفیه می‌داند، انسان به عظمت روح امام بیشتر پی می‌برد و واقعاً این‌ها به گفتن آسان است. یک موقع یک آدمی هست که بچه‌اش را واقعاً خیلی دوست ندارد و یا بچه‌اش خیلی ارزشی ندارد که مثلاً خیلی در راه خودش نیست، خیلی نمی‌پسندد بچه‌اش را؛ ولی حاج آقا مصطفی پاره‌ی تن امام بود و میراث‌دار او و خصلت‌های او را در خودش داشت پس مرگ او باید خیلی امام را تکان داده باشد. ولی انسان می‌بیند که امام مثل کوه ایستاد و این مرگ را همان طور که گفتیم به صورت سرآغاز زندگی انقلاب درآورد و در صحبت بعدی تحلیل می‌کنم این را که چطور شد که مرگ حاج آقا مصطفی سرآغاز تجدید حیات انقلاب شد. یک علتش این بود که خود امام برخوردش با این مرگ برخورد زندگی‌سازی بود. در واقع امام بود که از مرگ فرزندش مایه‌ای ساخت برای تجدید نهضت و سرآغاز زندگی انقلاب اسلامی و من همیشه این مسأله را در صحبت‌هایم گفته‌ام - در وقتی که یاد می‌کنم از حاج آقا مصطفی - این که او در مدتی که زنده بود یار امام بود اما مرگ او در تأسیس بنای انقلاب و سازمان جمهوری اسلامی به نظر من نقش اولیه را داشت و این کار خدا بود که با مرگ فرزند امام نهضت اسلامی را احیا کرده و انقلاب اسلامی به رهبری امام پیروز شد. من در این فرصت برای روح مطهر امام خمینی رضوان الله علیه و بانی این انقلاب شکوهمند که سرآغاز عصر جدید تمدن اسلامی است و همچنین برای روح حاج آقا مصطفی و مرحوم حاج



نجف

احمد آقای خمینی - که او هم در کنار امام در جریان انقلاب و پیروزی انقلاب و سال‌های اولیه انقلاب تا روز مرگ امام و پس از مرگ امام میراث امام را پاسداری می‌کرد - و برای همه آنها طلب مغفرت می‌کنم و علو درجه از خداوند متعال خواستارم.

### حجت الاسلام والمسلمین محتشمی:

نکته مهمی را حضرت آقای مروارید فرمودند. بحث روحیه‌ی آزادمنشی و بزرگواری حاج آقا مصطفی که در برابر افراد ضعیف اگر حیثاً جسارتی می‌کردند برگذشت بود، اما اگر فردی می‌خواست قلدری کند، با او بی‌هیچ انعطافی، برخورد قاطعی داشتند در کنار این به ویژگی تهجدشان اشاره کردند و رازهایی را از زندگی عرفانی ایشان طرح کردند.

نکته‌ی جالبی را هم حضرت آقای حجتی فرمودند و آن مسئله این بود که حاج آقا مصطفی در کنار امام، خودشان دارای یک روحیه‌ی انقلابی بودند. کسانی که قدم در عرصه‌ی مبارزه و انقلاب می‌گذارند بسیاری‌شان از یک موضوع درونی رنج می‌برند. یعنی یکی از موانع انقلابیون

و مبارزین عامل بازدارنده‌ی داخلی است: خانواده، فرزند و بستگان نزدیک مانع می‌شوند از حرکت او؛ از مبارزه‌ی او اظهار ناراحتی و نگرانی نسبت به سرنوشت او می‌کنند. خوشبختانه جریان حاج آقا مصطفی برعکس است. همان‌طور که فرمودند، خود ایشان یک پشتوانه‌ی بسیار قوی در انقلاب و مبارزه برای حضرت امام بودند که این نکته‌ی بسیار جالبی است که مطرح شد. اگر در این زمینه جناب آقای معادیخواه، جناب آقای دعایی خاطراتی دارند و مطلبی دارند بفرمایند. تا در مرحله‌ی بعد به شهادت ایشان و آثار پربرکت شهادت ایشان در رابطه با پیروزی انقلاب برسیم و استفاده کنیم.

### حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی:

ابتدا از نحوه‌ی آشنایی خودم با مرحوم حاج آقا مصطفی یاد می‌کنم که برایم خاطره‌انگیز است. طلبه‌ی نوجوانی بودم که در کرمان از ارشادات بزرگان و اساتید محترم که مبارز هم بودند الهام می‌گرفتم و با یک روحیه‌ی خاصی و علاقه به مبارزه وارد قم شده بودم. در کرمان از آقای حجتی و یاران خوب ایشان چیزهایی آموخته بودیم؛ در فضایی قرار گرفته بودیم و ذهنیت روشنی داشتیم نسبت به مبارزه و احساس مسئولیت و وظیفه‌ای که باید تقبل کنیم.

ایامی که من وارد قم شدم مصادف بود با ایام زندانی بودن مرحوم امام قبل از آزادی‌شان. آن سال‌ها آمدیم و یک طلبه‌ی نوجوان نوجوی کنجکاو و علاقمند و معتقد به مبارزات. طبیعی است که چنان طلبه‌ای با آن روحیه، اولین کانونهایی که می‌گشت پیدا کند و آشنا شود بیت مرحوم امام و نزدیکان امام بود که اولین بار ما رفتیم منزل بیرونی مرحوم امام و حاج آقا مصطفی را آنجا زیارت کردیم و اولین برخورد که احساس کردند ما طلبه‌ی جوان کرمانی و شهرستانی هستیم و تازه به قم آمدیم با یک برخورد کاملاً صمیمانه و متواضعانه، دست ما را به گرمی فشردند و در آغوش گرفتند و بانگاه محبت آمیزی خودشان را در قلب ما جایگزین کردند بعد از دوران موقت آزادی امام - و در پی آن هم دستگیری مرحوم امام و تبعیدشان به ترکیه و دستگیری خود حاج آقا مصطفی و دوران موقتی که آزادی حاج آقا مصطفی از زندان انجامید و قراری که در زندان با ایشان گذاشته بودند که بیابند و ملحق شوند به پدر بزرگوارشان در ترکیه و ایشان به عنوان تاکتیک آن را پذیرفته بودند ولی وقتی آمدند بیرون ترجیح دادند که به خواست خودشان این سفر صورت نگیرد بلکه مقاومت کنند و اگر رژیم اصرار دارد، دستگیر کنند و مثل پدرشان

تبعیدشان کند. ملاقات ما کوتاه بود با آن برخوردارهایی که بعد از آزادی ایشان و بعد از گرفتاریهایی که برایشان به وجود آمده بود دیگر برخورداری نداشتیم. تا اینکه این توفیق نصیب من شد که دورانی به دنبال هجرت از ایران و سفر به عراق آنجا رسماً زیر سایه‌ی مرحوم امام و در خدمت امام بزرگوار مان بودیم.

نقشی که حاج آقا مصطفی در نجف داشتند نقش - در واقع - بازو بود برای مرحوم امام. خوب رژیم با اهداف خاصی مرحوم امام را تبعید کرده بود به نجف و معروف است که بعد از تبعید ایشان به ترکیه هسته‌های مبارز و کانون‌های وفادار به امام حرکت‌هایی را صورت داده بودند و جریاناتی در کشور می‌گذشت که طبیعتاً به اعدام حسنعلی منصور انجامید و مرحوم شهید بخارایی در بازجویی‌هایش گفته بود که وقتی شما مرجع تقلیدم را از کشورم تبعید کنید، من هم شما را از این جهان تبعید می‌کنم. انتقامی است که ما از شما می‌گیریم. این واکنش‌ها رژیم را وحشت زده کرده بود که خوب به هر حال پاسخی باید در قبال این عواطف و احساسات باشد و به نحوی حرکتی را انجام دادند که تا حدودی آرامش را به دنبال داشته باشد. گویا در یک جلسه‌ی تصمیم‌گیری که در شورای عالی امنیت ملی داشتند - در چنین جلساتی که داشتند - اقبال پیشنهاد داده بود که ایشان را تبعید کنید به نجف و وانمود کنید که خود ایشان خواستند بروند به عراق به خاطر اینکه مکان مقدسی هست، حوزه‌ی علمیه هست و خودشان خواستند بروند آنجا و این انعکاس در داخل خواهد بود که خوب، ایشان اقامت در نجف را پذیرفتند و علاقمندان ایشان هم خوشحال می‌شوند که خوب، در یک محیط علمی مشغول زیارت و تدریس و مسائل علمی هستند و سرگرم زندگیشان شدند و نفس فاصله‌ی عراق تا ایران هم فاصله‌ای است که خیلی از یاران‌شان وسع رفتن به آنجا ندارند و مهم‌تر از همه، محیط نجف محیطی است که افکار ایشان را بر نمی‌تابد. مخالف با اندیشه‌های مبارزاتی ایشان هست. مراجع، علما، روحانیون، بافت تشکیل دهنده‌ی حوزه‌ی نجف با آنچه که در ایران می‌گذرد و در حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌گذرد، متفاوت است و ایشان آنجا قهراً بایکوت می‌شوند و منزوی خواهند شد. به عنوان آخوند سیاسی، کسی اعتنایی به ایشان نخواهد کرد و فضای حاکم بر نجف فضایی است که ایشان را جبراً باید در یک انزوای خاصی قرار دهد. از طرفی ما مدعی شویم که ایشان آزاد هستند و خودشان اختیار کردند اقامت در نجف را و از طرفی هم تشکّل‌ها و کانون‌های روحانی و علمی موجود در نجف افکار ایشان را بر نمی‌تابد. ایشان را بایکوت و منزوی می‌کند و ساکتشان می‌کند. در یک

فضای این چینی، حاج آقا مصطفی نقش بسیار ارجمند و باارزشی را عهده‌دار بودند. به این ترتیب امام به عنوان یک مرجعی که مقلد دارند، به عنوان یک شخصیتی که از نظر علمی مدعی هستند وارد نجف شده بودند و شخصیت‌هایی که در نجف مطرح بودند، مراجع سه‌گانه‌ای که آن ایام بودند، هر چند خودشان وارسته بودند ولی آن عناصر پیرامونی، اطرافیان بیوت حساسیت‌های خیلی وحشتناکی داشتند نسبت به حضور امام، چنان که سعی می‌کردند پیرایه‌هایی ببندند و همان اهدافی که در واقع رژیم شاه داشت آن‌ها را دنبال کنند و نسبت به نزدیکی فضلالی حوزه به مقام امام حساس باشند. امام هم با درک این موقعیت و با آن اعتقاد قلبی و ریشه‌ای که به پرهیز از مسایل این چینی داشتند، اصلاً اهمیت نمی‌دادند به اطرافی‌گری و بیت داشتن و حریم داشتن و مسایلی از این قبیل. وارستگی خاصی که خودشان داشتند. منزل محقری را انتخاب کرده بودند و اولاً شروع به شهریه نکردند در آنجا که حساسیت ایجاد نشود. درس را هم شروع نکردند و مرحوم حاج آقا مصطفی یکی از کارهای ابتدایی و زیبایی این بود که در درس مطرح علمی حوزه‌ی نجف شرکت می‌کردند. در همه‌ی درس‌ها شرکت می‌کرد و با سؤال کردن در درس، اشکال کردن در درس، درگیر شدن در بحث، آن بنیه‌ی واقعی علمی خودش را بروز می‌داد و برای فضلا و بسیاری از شاگردان درس مطرح آن ایام سؤال می‌شد که این شخص کیست که این طور قوی و این قدر توانا و این قدر متبحر در مباحث وارد می‌شود و تحت تأثیر قرار می‌دهد استاد را؟ و حتی محفل درس را تحت تأثیر قرار می‌دهد. خود این حرکت نمود یک بنیه‌ی علمی بالایی در محافل علمی مطرح آن روز نجف باعث شده بود که ذهن‌ها و افکار را متوجه یک کانون کند که این شخص پسر کیست؟ این شخص وابسته‌ی به کیست؟ و این حد از بهره‌ی علمی و توان بحث و قدرت ارائه‌ی بحث را از که آموخته است؟ خوب طبیعتاً کانون‌ها متوجه فضل پدر می‌شد و ارتباطات برقرار می‌شد.

حتی من خاطرم هست که از ایشان سؤال کرده بودند که مثلاً شما درس آقای شاهرودی را به چه دلیل می‌روید؟ شاگردان درس مرحوم آقای شاهرودی از معمرین نجف بودند که بعضاً ۹۰ سال عمر داشتند؟ با این وضع ایشان یک درس صرفاً تشریفاتی را می‌گفتند. وقتی سر جلسه‌ی درس می‌نشستند نزدیک ربع ساعت به رفع خستگی می‌گذشت. بعد از آن روی منبر می‌نشست و یک عده‌ای هم از معمرین نجف صرفاً به خاطر کسب فیض به درس فقه استاد می‌آمدند. شاید هم توجهی نداشتند، به مطالعه چندان پایبند نبودند. صرفاً برای اینکه حوزه‌ای را گرم کنند

می آمدند و می نشستند. تشریفاتی محض بود. به مرحوم حاج آقا مصطفی می گفتند: حضور شما در درس صرفاً تشریفاتی که عده‌ای به خاطر تبرک می آیند و استاد هم که حالی ندارد که مطالعه‌ای کند، چه نتیجه و توجیهی دارد؟ ایشان با تعبیر زیبایی می فرمود: گاهی لا به لای سرفه‌های آقای شاهرودی یک بحث دقیق، نو و جالبی پیدا می شود. در این تعبیر زیبا خصلت شوخ طبعی و طنزگونه‌ی ایشان در مباحث نیز دیده می شود.

خوب، بعد از آن که کانون‌ها، افکار و ذهنیت‌ها متوجه کانون نهفته‌ی جوشان علمی امام شد، به اصرار، امام را وادار کردند که درسی را شروع کنند. خوب می دانید که امام در معقول بیشتر تبحر داشتند. این معروف بود. طبیعتاً اگر اصولی را شروع می کردند بیشتر جلوه می کرد. برای اینکه این توهم پیش نیاید که ایشان خواستند چیزی را عرضه کنند که بیشتر مورد توجه قرار گیرند فقه را شروع کردند و حاج آقا مصطفی به اتفاق چند تن از شیفتگانی که محضر امام را درک کرده بودند به درس امام رونق می دادند. یکی از مستشکلین مطرح و زبده‌ی درس امام، حاج آقا مصطفی بود که می پیچید به پر و پای پدر و می دانید که نفس اشکال کردن در درس حوزوی، رونق دادن به درس است. یعنی یک مدرس بزرگ به هر میزان که مستشکل‌های توانا و قوی داشته باشد نشان می دهد که بهره‌ی فراتر و بیشتری از علم و دانش فقهی را دارد و قدرت درگیر شدن در بحث را دارد. خوب هستند کسانی که پیشگیری می کنند از اینکه کسی اشکال کند، به خاطر ترس از درگیر شدن، ولی مرحوم امام نه تنها این ترس را نداشتند بلکه استقبال می کردند و اصرار داشتند که این شیوه تداوم داشته باشد و چهره‌های شاخص درسشان هم طبیعتاً برجستگانی بودند که توان درگیر شدن در مباحث علمی را با امام را داشتند و پیشاپیش همه، مرحوم حاج آقا مصطفی بود.

گاهی برخورد امام با او، برخوردی بود که نشان می داد که امام اعتقاد دارد به دانش فقهی فرزندش. مثلاً در خلال صحبت می گفت: مصطفی از تو بعید است! یعنی تو نباید این بحث را بکنی، این اشکال را بگیری، تو باید بفهمی من چه می گویم. خود این نشان می داد که امام یک اعتقاد و یک باور جدی نسبت به فرزندشان داشتند و در این زمینه تقریباً ایشان را هم سنگ می دانستند با خودشان. این از بعد علمی بود که خیلی آرام آرام محیط علمی نجف را متوجه پدر کرد.

خوب، در کنار این جافتادگی محضر علمی پدر و جافتادگی فقاقت پدر، تعهد دیگری هم



ایشان داشت که ضرورتِ تداوم مبارزه و نهضت بود. خوب، در محیط این چینی یک سری راه کارهایی وجود دارد، یک سری تاکتیک‌ها و شیوه‌هایی وجود دارد که انسان پرهیز کند از انگیختن عواطف و احساسات کسانی که درک نمی‌کنند، در عین حال پایبندی و تعهد نسبت به تداوم مبارزه و نهضت و فعالیت‌های علیه رژیم شاه. اینجاست که می‌شود گفت که مرحوم حاج آقا مصطفی سپری بود در برابر امام. شخصاً سعی می‌کرد که با هر کانون فعال و مبارز تماس داشته باشند. خوب طبیعتاً در خارج از کشور در مرحله‌ی اول تشکل‌های اسلامی مبارزاتی بود که در تشکل‌های دانشجویی بیشتر خلاصه می‌شد و تبلور پیدا می‌کرد. تشکل‌های دانشجویی بودند که نقش تعیین‌کننده‌ای در خارج کشور داشتند. در مرحله‌ی بعد کانون‌های مسلمان ایرانی بودند که از کسبه یا شخصیت‌های دیگری بودند که به نوعی در خارج از کشور زندگی می‌کردند و به دلیل آگاهی و رشد فکری و بینشی که داشتند با رژیم شاه مخالف بودند طبیعتاً ارتباط اینها می‌توانست کارساز باشد. مهم‌تر از همه ایجاد یک رابطه‌ی مستمر و تضمین شده و قابل تداومی که بین رزمندگان و مبارزین ایرانی در نجف داشتند با کانونی که همه در نجف به آن توجه داشتند و بیت مرحوم امام.

مرحوم حاج آقا مصطفی سعی می‌کردند که با شجاعت و تهوری که داشت و با دریادلی که از او می‌شناسیم، به این کانونها نزدیک شود و ارتباطات سالمی را برقرار کند بی آن که هراسی داشته باشد که متهم و منکوب شود و ملوکوک به بعضی اتهاماتی که طبیعتاً در آن ایام در محیط دگم نجف نسبت به مبارزین رایج بود.

خاطرم هست یک روز ایشان به من فرمودند که به دنبال چیرگی و اوج مخالفت رژیم شاه، مسئولین عراقی آمدند و پیشنهادی دادند که شما اگر خواسته باشید پیامی را از طریق امواج رادیویی به ایران برسانید ما آمادگی داریم که همکاری کنیم. ایشان فرمودند که در اصل استفاده از این امکان من شخصاً تردیدی ندارم که کار خوبی هست. شما بروید مطالعه کنید و ببینید که آیا کسانی را سراغ دارید یا خودتان آمادگی دارید که از این امکان رادیویی استفاده کنید. من به ایشان ایمان داشتم و در صلاحیت تصمیم‌گیری ایشان تردیدی نداشتم. با این همه، دغدغه‌ای در درونم بود که آیا بهره‌گیری این چینی مورد رضایت امام هم هست؟ مرحوم امام هم این تاکتیک و این شیوه بهره‌گیری را می‌پذیرند؟ به ایشان گفتم که من دلم می‌خواهد در این زمینه نظر آقا را هم بدانم. ایشان توضیح داد که معنی نیست که با ایشان در میان بگذاریم اما ما دل‌مان

می‌خواهد که برای ایشان حجت تمام شود که مطلع نیستند. چون به هر حال، ریسکی است که تبعاتی خواهد داشت. با بهره‌گیری از یک موج رادیویی در یک کشور بیگانه علیه رژیم شاه ممکن است عده‌ای متهم کنند ما را، عده‌ای نسبت‌هایی بدهند. من ترجیح می‌دهم که پدر از این قضیه و از این تصمیم بی‌اطلاع باشند، خوب طبیعتاً وقتی که کار شروع شد و قضیه انعکاس طبیعی خودش را داشت، به گوش ایشان هم خواهد رسید و ایشان مقابل یک پدیده‌ی انجام شده و عمل انجام شده‌ای، واقع می‌شوند و طبیعتاً اظهار نظر خاص را خواهند کرد. اگر نظرشان این بود که ادامه داشته باشد ادامه خواهیم داد و اگر نظرشان این بود که این به مصلحت نیست، متوقف می‌کنیم. دیدم نظر دقیق و حرف جالبی است. چنین بود که ما تا بیش از یک ماه - نزدیک به دو ماه - برنامه‌ها را شروع کردیم و ادامه دادیم بی آن که نظر امام را بدانیم.

عجیب این جاست که مواجه شدیم با دو پدیده‌ی کاملاً متناقض با هم. خوب، یک عده عناصر متعصب و متحجر به شدت موضع گرفتند و علیه این پدیده حرف می‌زدند. این موضع‌گیری طبیعی و قابل درک بود. آنچه عجیب بود، عده‌ای بودند که ریاکارانه آمده بودند و به ما نزدیک شده بودند با این تصور که مثلاً این، آینده‌ای خواهد داشت، آتیه‌ای خواهد داشت، و برای آن آتیه‌اش برنامه‌ریزی می‌کردند. اینان بعضاً وابسته به بیوت معروف و مطرح نجف هم بودند. رفته بودند خدمت حاج آقا مصطفی و گفته بودند که رادیو وقتی برنامه پخش می‌کرد من برداشتم بوسیدم چه قدر خوب! از دل ما حرف می‌زد! حاج آقا مصطفی گفتند در آن بیتی که شما آنجا حضور دارید آنجا هم شما هم این را بگویید!

بعد از حدود یک ماه بود که به هر حال انعکاس طبیعی این برنامه را پیش آورده بود. یکی از فضایی آن موقع نجف - که نام بردن از او امروز چندان ضرورت ندارد - در مسیر تشریف امام به حرم، خدمت امام رسیده بود و گفته بود: که دوستان شما دارند از بلندگوی بعضی‌ها علیه شاه صحبت می‌کنند و این به ضرر شماست، تضعیف شماست. خوب، امام سؤال کرده بودند از حاج آقا مصطفی که بحث این چنینی هست و ایشان گفته بودند بله یک پیشنهادی شده و یک امکان این چنینی بود و یک سری اقداماتی صورت می‌گیرد. امام فرموده بودند که من باید این برنامه‌ها را ببینم. حاج آقا مصطفی به من فرمودند: این یک ماهی که این برنامه‌ها را تهیه کردید، نوشته‌ها را بیاورید خدمت امام. من هم مجموعه‌ی نوشته‌ها را - یک دفتری تنظیم کردم تا سه ماه من ضبط کردم بعدش دیگر نه حوصله داشتم و نه مجال پیش آمد نوار تهیه نکردم و دست

نوشته‌ها را نگه می‌داشتم. تا سه ماهی نگه می‌داشتم و دیگر بعدش هم نگه نداشتم. هفت سال برنامه بود - فرستادم خدمت امام. امام مطالعه فرموده بودند بعد از دو روز من را خواستند و فرمودند: من شما را دعا می‌کنم و من این نوشته‌ها را خواندم. سعی کنید که مبالغه نکنید. در این برنامه‌ها گزافه نگویید، نسبت ناروا ندهید. من کنجکاو شدم که مثلاً کجای آن حساس و دقیق بوده. ایشان فرمودند که: یک جایی شما گفتید که ما با اصلاحات ارضی مخالف نیستیم و آن تهمت رژیم که نسبت داده که چون فلانی [امام] فئودال هست، زمین دار هست و ملاک هست و خودش در این زمینه منافعی از دست رفته لذا مخالفت می‌کند، شما در پاسخ به این تهمت گفتید که ایشان حتی یک وجب زمین هم ندارد. در صورتی که این طور نیست از مرحوم ابوی یک قطعه زمین به ما ارث رسیده و آقای اخوی آنجا اداره‌اش می‌کند و این طور نیست که ما زمین نداشته باشیم شما نسبت می‌دهید که من اصلاً زمین ندارم. این خلاف است شما راست بگویید. و البته آن زمینی بود که ایشان واگذار کردند به اخویشان و فرموده بودند که سعی کنید در مصارف خیریه مصرف کنید و استفاده‌ی شخصی نداشته باشید.

بعدش هم من شنیده بودم که یک رادیوی تک موجی را انتخاب کرده بودند که در داخل خانه گوش می‌کردند رادیو را. تقریباً یک نوع نظارت و کنترل دقیقی هم داشتند و گاهی هم تذکراتی می‌دادند و دنبال می‌کردند. نوعاً دعای خیر و نظر لطفشان شامل حال ما بود. خوب، این از یک شیوه‌ی کار حساس و دقیق مرحوم حاج آقا مصطفی حکایت می‌کرد که طبیعتاً از ریسک‌های این چینی و وارد شدن این چینی در کارهای پرخطر هراس نداشت. آمادگی داشت که آماج حملات عناصر دگم و ناآگاه نجف قرار بگیرد و در عین حال آن رسالت مبارزاتی و رسالت جهاد خودش را فراموش نکند.

باز خاطر هست که برای حفظ کیان پدر بزرگوارش سعی می‌کرد که از ارتباطات رسمی و سازمان‌یافته‌ای که دیگران شکل می‌دادند پرهیز کند. خوب، طبیعتاً یادتان هست که تیمور بختیار عنصری بود که صدام روی آن سرمایه‌گذاری کرده بود و دعوت کرده بود او را به عراق و آورده بود آنجا و تصمیم گرفته بود که بختیار را به عنوان رهبر اپوزیسیون و تشکل‌های مبارز با رژیم شاه بسیج کند و این امکان را در اختیارش بگذارد و یکی از کارهایی که بختیار بعد از آمدنش به عراق دنبال می‌کرد این بود که به هر قیمتی که شده امام را راضی کند که به او اجازه‌ی ملاقات بدهند. و از حضرت امام، از آبرو و حیثیت حضرت امام برای ادامه‌ی مبارزات خودش

بهره بگیرد. این چیزی بود که مرحوم امام به شدت از آن ابا داشتند و مرحوم حاج آقا مصطفی هم می دانست که در دامی این چنین افتادن، نه به صلاح روحانیت است و نه اسلام و نه مهمتر از همه، مورد رضایت خدا. ایشان به شدت از این نزدیکی خودداری کرد. کار به جایی رسید که مرحوم حاج آقا مصطفی را رژیم عراق بازداشت کرد. در مسیر ایشان یعنی‌ها ریختند و ایشان را دستگیر کردند و بردند به تشکیلات امنیتی‌شان. از آن جا هم باز بردند به بغداد و به ایشان فشار آورده بودند که شما باید بیایید و با بختیار همکاری کنید. بعد ایشان را به زور برده بودند در جلسه‌ای که بختیار هم حضور داشت. ایشان صریحاً گفته بود که ما این همبستگی را نمی‌توانیم به صورت آشکار و رسمی اعلام کنیم. ما قبول نداریم شما را. به هر حال شما شخصیتی هستید با یک سری پیشینه‌های روشن و آن پیشینه‌ها اجازه نمی‌دهد که ما با شما همسنگر باشیم. شما راه خودتان را الآن انتخاب کردید به هر ترتیب می‌روید و مزاحمتی ندارید. ولی اینکه ما بیاییم و حرکت شما را تأیید کنیم و عضو تشکیلات شما شویم، نه من می‌پذیرم و نه پدرم. خوب آنها مأیوس شدند. یک روز بختیار را آورده بود نجف و سعی کرده بود که خدمت همه‌ی علما برسد. آمد در منزل امام در زد که من می‌خواهم خدمت شما برسم. امام فرمودند: نه! جای شما اینجا نیست، من شما را نمی‌پذیرم. رفته بود و عصبانی شده بود و گفته بود که در منزل علما به روی غیر مسلمان باز است. اهل کتاب، یهود، مسیحی‌ها می‌توانند بیایند. چرا من که مسلمان هستم و علیه رژیم شاه دارم مبارزه می‌کنم، حق نداشته باشم بیایم و دست شما را ببوسم؟ امام فرمودند که مصلحت نیست که شما بیایید. البته جاهای دیگر رفته بود. منازل علمای دیگر رفته بود، وجوهاتی داده بود، کارهایی کرده بود از این قبیل. اما امام او را نپذیرفتند بعدها حادثه‌ی دیگری پیش آمده بود که ما شنیدیم که بختیار خدمت امام رسیده است. من رفتم محضرشان و به عنوان گلایه عرض کردم که مرحوم حاج آقا مصطفی را دستگیر کردند ایشان تسلیم نشدند. شما هم من خاطر می‌کنم که در قم تشریف داشتید عناصری که از نهضت آزادی درخواست ملاقات خصوصی کرده بودند شما خصوصاً نپذیرفتید و آنها را در جلسه‌ی علنی پذیرفته بودید. چگونه شما بختیار را پذیرفتید؟ ایشان فرمودند: بختیار یک سفر آمده بود اینجا من راهش ندادم. گله کرده بود که یهودی‌ها می‌توانند در منزلتان بیایند، مسیحی‌ها می‌توانند بیایند. چرا من نمی‌توانم بیایم؟ من در پاسخ گفتم: نه به مصلحت من است که تو اینجا بیایی و نه مفید است. یک روز زنگ زدند که استاندار کربلا می‌خواهد بیاید با شما ملاقات کند. من با مسئولین محلی که گاهی پیغام

می آوردند و می آیند، دیدار می کنم؛ این دعب من است که آن ها را می پذیرم، اگر وقت قبلی باشد. آن موقع... مالکی استاندار کربلا بود، نجف هنوز استان نشده بود، تابع کربلا بود. مالکی وارد می شود و خوب معمولاً وقتی می آید چند نفر همراه دارد. فرماندهی لشکر منطقه با او هست، شهردار هست که می آید. زمانی که آمد و نشست معرفی کرد که آقای تیمور بختیار هستند. من از قبل نمی دانستم که بختیار همراه مالکی می آید و در قبال یک عمل انجام شده واقع شدم و البته او به من گفت که من مقلد شما هستم، من تابع هستم، من توبه کردم، من مسلمان هستم و حکومت اسلامی را می خواهیم، از این حرفها زد. من گوش کردم و پاسخی ندادم و به هر حال حرفهایش را زد و برخاست و رفت و من به این شیوه ایشان را ناگزیر پذیرفتم.

بعد از این مسایلی پیش آورده بود و امکاناتی فراهم شده بود برای بهره گیری از موج رادیوی عراق علیه ایران و ایجاد تشکل های مبارزاتی حساسی که عمدتاً یعنی ها سعی می کردند که همه را از یک محور خاصی هدایت کنند که مدتی آن محور بختیار بود و بعد از بختیار، پناهی نامی بود که از عناصر معروف حزب توده بود که با آنها همکاری می کرد. وضعیتی به وجود آمد که یک حالت تقریباً مقابله گونه و حالت برخورد خشن و جدی بین مرحوم حاج آقا مصطفی و جمع دوستان و یاران مرحوم امام که به عنوان تشکل روحانیت مبارز نجف یا خارج از کشور فعالیت می کردیم، با آن هسته هایی که یعنی ها به وجود آوردند، پیش آمده بود. موقعی پیش آمد که به ما گفتند که موج رادیویی شما هم باید تحت عنوان برنامه هایی با یک عنوان خاص که یعنی ها داده بودند - نهضت آزادی بخش ایران و عراق - چیزی این طوری پخش شود و شما در آن مجموعه بگنجد. گفتیم نه! ما نیستیم. ما به عنوان نهضت روحانیت در ایران صحبت می کنیم، و سخن گوی نهضت روحانیت ایران هستیم و در آن مجموعه نمی گنجیم و به این صورت نمی آیم. من ترک کردم یعنی سه ماه برنامه را متوقف کردم و حاج آقا مصطفی از کسانی بود که ما را در این زمینه تشویق می کرد. به رغم این که خود ایشان پیشنهاد دهنده و تشویق کننده ابتدایی بود، اما وقتی که می دید از یک حرکت مبارزاتی دارد سوء استفاده می شود و ممکن هست خدای نا کرده دیگران بهره بگیرند، تشویق می کرد برای ایجاد مانع در راه این بهره گیری. تشویق می کردند نگذاریم کارمان به این صورت لوٹ شود و در خدمت سیاستها و اهداف دیگران قرار گیرد. و اصرار داشتند که کار ما اصالت خودش را حفظ کند.

باز خاطر می هست که ایشان در آن برخوردهایی که در نجف داشتند مانع می شدند که عناصر

فرصت طلب و مسئله‌دار به مرحوم امام نزدیک شوند و از شخصیت امام سوءاستفاده کنند. کسانی بودند که در ایران اتهاماتی داشتند و یا ارتباطات مشکوکی که با بعضی محافل داشتند و اینها می‌آمدند تا با زیارت حضرت امام و ملاقات حضرت امام چه بسا دریافت نامه‌ای و حکمی از مرحوم امام خودشان را تطهیر کنند. بعد می‌آمدند در ایران مدعی می‌شدند که ما رفتیم و مورد تأیید هستیم و این چنین. حاج آقا مصطفی با هوشیاری که داشت این عناصر را شناسایی می‌کرد و با اطلاعات خوبی که از داخل می‌گرفت، آگاهیهای خوبی نسبت به اینها پیدا می‌کرد، اجازه نمی‌داد که بیت مرحوم امام آلوده ارتباطاتی این چنینی و سوءاستفاده عناصری این چنینی شود. خوب به خاطر هست که حتی آقا زاده‌ی یکی از مراجع وقتی که بعد از فوت پدرشان آلودگی‌ها و ارتباطاتی با ساواک پیدا کرده بود، آمده بود که محضر امام برسد. ایشان با یک حالت برافروختگی و عصبانیت شدیدی با آن شخص برخورد کرده بود و آن شخص را بیرون کرده بودند و گفتند که تو آبروی پدرت را بردی، آبروی نوع خودت را بردی. خدمتی که تو به رژیم شاه کردی هیچ ساواکی نکرده است، با این پرخاش تند او را از منزل بیرون کردند.

از ویژگیهای مبارزاتی حاج آقا مصطفی این بود که اولاً ادعایی رانداشتند. نام خواهی در این زمینه نداشتند. هرگز نمی‌خواستند وانمود بکنند که من محور هستم و کانون اصلی هدایت مبارزات روحانیت خارج کشور من هستم ولی یک تواضع و با یک فروتنی و با هم سونگری معینی در هر کس هرگونه استعدادی بود ایشان به آن بهامی داد و هر اندازه توان داشت به اندازه‌ی توانش به او شخصیت می‌داد و سعی می‌کرد و با یک فروتنی و با یک بزرگواری خاصی آنجایی که ضرورتاً یادآوری از یک حرکت مبارزاتی، تشویق به حساب می‌آمد، او را به شایستگی یاد بکند که موجب تشویق و دلگرمی یک عنصر مبارز باشد. حتی احياناً خطاهای تاکتیکی گاهی ممکن بود پیش بیاید یک حرکتی را یک نفر انجام دهد و نتیجه‌ی دلخواه عاید نشده باشد و این در جمع به عنوان یک حرکت خام تلقی شود. مرحوم حاج آقا مصطفی از کسانی بود که اجازه نمی‌داد که این شیوه‌های به هر حال شکست خورده‌ی این چنینی را به رخ بکشد و یک عنصری را دلسرد بکند و یک عنصری را مأیوس بکند و سعی می‌کرد به نوعی یک توجیه منطقی برای حرکت این چنینی فراهم کند که مانع دلسردی و آزرده‌گی و پژمردگی یک عنصر مبارز در خارج کشور نشود.

سفری ایشان به لبنان و سوریه داشتند و در لبنان و سوریه منشاء یک سری ارتباطات سازنده و

مفید بین عناصری که در لبنان بودند، مبارزینی که در لبنان بودند، مبارزینی که در سوریه بودند، با کانون گرم مبارزه باشند.

در مشی معمولی خودشان هم آن تواضع و فروتنی و بی‌اعتنایی باعث می‌شد که هر کس در هر سطحی جرأت داشته باشد خودش را به ایشان نزدیک کند. می‌دانید که ایام زیارتی مخصوص ابا عبدالله عده‌ای از نجف پیاده سعی می‌کنند بیانند به کربلا برای زیارت، ثواب دارد. به دنبال آن روایتی که جابر نقل کرده که هر قدمی که برای زیارت اربعین حضرت ابا عبدالله بردارید، این قدر حسنه برایتان نوشته می‌شود. قصد می‌کردند از نجف مسافت طولانی را بیانند به کربلا برای زیارت و کاروانهای بسیاری تشکیل می‌شد و یک حرکت سیاحتی و زیارتی شکل می‌گرفت. در واقع جمعی با هم تدارکاتی را می‌دیدند، وسایلی را تدارک می‌دیدند و با هم حرکت می‌کردند و در مسیر راه هم جاهایی را به استراحت می‌پرداختند و در مسیر هم باز چه در حال حرکت و چه در توقف، بحث‌های علمی مطرح می‌شد، و بحث آموزنده مطرح می‌شد و مرحوم حاج آقا مصطفی از برجستگان یکی از کاروان‌های پیاده روی مطرح آن ایام نجف بود. آقای حلیمی هم در همین زمینه نقش داشت و از کسانی بود که در مدرسه مرحوم بروجردی کاروان راه می‌انداخت. مرحوم حاج آقا مصطفی محور آن کاروان بودند. عشایر بین مسیر اصرارشان این بود که از زوار پذیرایی کنند. چون اعتقاد داشتند که پذیرایی از زوار پیاده ابا عبدالله این قدر حسنه دارد و قسمت به قسمت می‌آمدند جلوی کاروان می‌ایستادند و دعوت می‌کردند برای پذیرایی. از طرفی هم کسانی که حرکت می‌کردند اصرار داشتند که شب اربعین برسند برای زیارت. خوب قصدشان زیارت ابا عبدالله هست. روز نوزدهم ماه صفر اصرار داشتند که به هر قیمتی شده خودشان را تا مغرب برسانند.

نزدیکی‌های غروب بود که یکی از این کاروانها آمده جلوی راه. یکی از این عشایر مسیر، آمد جلوی راه کاروان حجاج آقا مصطفی و به حاج آقا مصطفی اصرار کرد که: بفرماید. آقای حلیمی گفت که آقا ما نیم ساعت پیش پذیرایی شدیم و ما می‌خواهیم شب زیارت برسیم آنجا. مرحوم حاج آقا مصطفی می‌گفت که این بنده‌ی خدا امیدی دارد، التماس می‌کند. ما می‌رویم آنجا خوشحال می‌شود. خوشحالی اینها هم ارج دارد. آقای حلیمی بایک حالت برافروخته‌ای پیش آمد و گفت: حاج آقا! ما می‌خواهیم که برای اربعین به زیارت برسیم. ایشان گفت اربعین نشد، احد و اربعین می‌رسیم، واحد اربعین نرسیدیم، اثنین و اربعین می‌رسیم. حالا آقای حلیمی

خودش را می‌خورد، جوش می‌زد. او هم با یک حالت طمانینه‌ی این چنینی می‌گفتند که: مهم دل این بنده خدایی است که به اصرار ما را دعوت می‌کند. دایم الذکر بودند در تمام دورانی که ما در خدمتشان بودیم ایشان هیچ وقتی زیارت عاشورا را ترک نکردند. زیارت عاشورا را ایشان دایم می‌خواندند کامل ذکرهای بعد از زیارت عاشورا را هم در مسیر می‌گفتند.

یادآوری این نکته سودمند است که جلسه‌ی خاطره‌یابی بیش از سه ساعت به طول انجامید که با فرارسیدن وقت نماز موقتاً تعطیل شد. بعد از نماز و صرف نهار مجدداً جلسه ادامه یافت اما جناب دعایی به دلیل داشتن مسوولیت اداره‌ی کمیسیون خارجه‌ی مجلس که در همان ساعت تشکیل می‌شد، در جلسه‌ی بعد از ظهر حضور نداشتند.

نبودن ایشان را خاطرات جناب محتشمی - که خود در نجف حضور داشتند - جبران می‌کرد. پس از خاطرات جناب آقای دعایی، آقای محتشمی خاطرات خود را در مورد شهادت یا مرگ اسرارآمیز او بیان کردند.

### حجت الاسلام والمسلمین محتشمی:

من در این فرصت مختصری راجع به مقدمات مسئله، تا شهادت حاج آقا مصطفی عرض می‌کنم. از سال ۱۹۷۵ میلادی که قاعدتاً می‌شود ۵۴ یا ۵۵ که روابط ایران با عراق حسنه شد و شاه در الجزایر با صدام ملاقات کرد و بعد هم با پادر میانی آمریکا و وساطت شوروی که می‌خواستند این دو کشور به همدیگر نزدیک شوند، طبیعتاً مصالحه‌ای شد و این رابطه برقرار شد، اوضاع نیروهای مبارز در خارج از کشور به خصوص نجف خیلی مشکل شد. طبیعتاً انعکاس آن در داخل ایران هم بوده. از جمله آثار این روابط این بود که برنامه‌های رادیو بغداد متوقف شد و یکی از برنامه‌ها هم که خیلی مؤثر بود برنامه‌ی نهضت روحانیت بود که آقای دعایی اداره می‌کردند که آن هم تعطیل شد از طرف دیگر حرکتی که صورت گرفت آمدن کاروانهای ایرانی به عراق برای زیارت عتبات مقدسه بود. در خلال این رفت و آمدها عوامل ساواک مأموریت پیدا می‌کردند از طرف رژیم شاه برای یک سری فعالیت‌ها و انجام مأموریت‌ها در عراق. این



جریان از یکسو برای مبارزه زیانبار و از سوی دیگر مثبت بود. از یکسو جبهه‌ی ضد انقلاب در عراق و نجف تقویت می‌شد. آخوندهایی که در ارتباط با سفارت شاهنشاهی بودند، با ساواک بودند، خیلی راحت بوسیله‌ی سرویس‌های ساواک پشتیبانی و حمایت می‌شدند. از سوی دیگر حُسنی که داشت این بود که نیروهای مبارز هم از طریق این کاروان‌ها می‌توانستند به زیارت بیایند و ارتباط برقرار کنند با امام و یکی از سرپل‌های خوب مبارزاتی در خارج از کشور نجف بود. در این میان حاج آقا مصطفی هم که تقریباً امید همه‌ی کسانی بود که به عراق می‌آمدند و دسترسی به امام برایشان مشکل بود یا برای خاطر اینکه امام زیر ذره‌بین نیروهای امنیتی عراق و ایران بود، احیاناً نمی‌توانستند راحت با امام تماس بگیرند. ولی به راحتی با حاج آقا مصطفی ارتباط برقرار می‌کردند. در حرم، در صحن، در مدرسه‌ی آقای بروجردی و حتی در منزل حاج آقا مصطفی رفت و آمد می‌کردند و این یک زمینه‌ی بسیار مساعدی برای کار و فعالیت ما هم در نجف و هم در داخل ایران بود.

اینجا بود که رژیم ایران با توجه به امکاناتی که به دست آورده بود سخت در تلاش بود برای اینکه امام را از بین ببرد. شایعه‌ی ترور امام توسط یک گروه که از طرف ایران به عراق آمده بودند تقویت شده بود. گزارش‌های متعددی هم از ایران می‌رسید مبنی بر اینکه به هر حال دستگاه ایران بر آن است که آسیبی به حضرت امام برساند. اینجا بود که خود عراقی‌ها هم آمدند و پیشنهاد کردند که یک گروه حفاظتی را برای امام بگذارند. یک مجموعه عناصری بودند با لباس شخصی که همواره اطراف خانه‌ی امام و در مسیری که امام حرکت می‌کردند - دورا دور با فاصله‌ی ۲۰-۱۰ متر از امام - حرکت می‌کردند و مسلح بودند. البته به صورت مخفی. خود امام فرموده بودند اینها برای حفاظت من نیامده‌اند بلکه اینها آمده‌اند برای کنترل ما، که چه کسانی می‌آیند و می‌روند. اما بیشتر از همه حاج آقا مصطفی دغدغه‌ی خاطر داشت و شدیداً نسبت به جان امام خائف بود.

حاج آقا مصطفی در این رابطه - و حتی قبل از این‌ها - تأکید داشتند و اصرار داشتند که برادران روحانی اطراف حضرت امام، شاگردان امام، بروند و آموزش‌های نظامی ببینند. در لبنان، خود عراق و جاهایی که این امکانات وجود داشت. اکثر دوستان ما در نجف این دوره‌های آموزشی را دیده بودند و برخی از اینها هم توانسته بودند سلاح به دست بیاورند و لذا در یک چنین فضایی طبیعی بود که حاج آقا مصطفی دوستان را جمع کنند و از همه بخواهند که برای

حفظ جانِ حضرت امام - حتی در وقت ایاب و ذهاب امام به حرم و نماز و درس در مسجد ترک‌ها یا شیخ انصاری و اینها - حضور داشته باشند.

من و جمعی دیگر آموزش نظامی را در لبنان دیدم. برای خاطر اینکه دستگاه امنیتی عراق نفهمد که چه کسانی اطراف امام آمادگی دارند. بسیاری از دوستان در لبنان و سفرهایی که در تابستان می‌رفتیم لبنان، آنجا آموزش می‌دیدند بعضی از دوستان هم در خود عراق. باز هم برای خاطر پوشش، که صرفاً عراقی‌ها فکر کنند که مثلاً حسن و تقی هستند که اینها آموزش دیده‌اند فکر کنند که بقیه مثلاً برآنی هستند به قول عرب‌ها. به هر حال از سال ۵۵ دیگر کل حرکت‌های امام به وسیله‌ی دوستان که ۷-۸ نفر برادران روحانی بودند حفاظت می‌شدند. مخصوصاً وقت نماز در مدرسه‌ی آقای بروجردی، و وقتی که امام برای درس تشریف می‌آوردند مسجد شیخ انصاری.

رفته رفته به نظر می‌رسد که رژیم نسبت به امام نظرش تغییر کرده بود. از طرفی احساس می‌کرد که حاج آقا مصطفی کارگردان تمام این حرکت‌ها هستند، حرکت‌های انقلابی. از طرف دیگر تصورش این بود که محرک امام هم حاج آقا مصطفی هست. اگر حاج آقا مصطفی نباشد، دیگر امام دست و بالش بسته است و خودش هم دیگر بر اثر کھولت سن آن حال و هوای قبلی را ندارد. بر این اساس به نظر می‌رسد که خود حاج آقا مصطفی هدف قرار گرفته است، از طرف سرویس‌های امنیتی و جاسوسی ایران.

آنچه این مسئله را تقویت کرد جریان‌ی بود که برای خود حاج آقا مصطفی چندین ماه قبل از شهادت‌شان اتفاق افتاده بود با این توضیح: ایشان می‌فرمودند در یک شبی برای عیادت مرحوم آقای سید نعمت‌الله جزایری - که یکی از پیرمردهای نجف بود، از علما و اهل عرفان و خیلی حاج آقا مصطفی به ایشان علاقه داشت و از دوستان نزدیک ایشان به شمار می‌رفت. حاج آقا مصطفی به منزل آقای جزایری - رفته بودند. بعد از پایان آن مراسمی که هر شب امام مشرف می‌شدند و حاج آقا مصطفی هم مشرف می‌شدند، دو ساعت بعد از اذان مغرب.

می‌فرمودند من نشسته بودم که پسر آقای جزایری آمد و گفت دو نفر آمده‌اند دم منزل و می‌گویند ما با حاج آقا مصطفی کار داریم. ایشان می‌فرمایند بگویید بیایند بالا آن دو نفر می‌آیند بالا یک آدم مسنی بوده و یک نفر هم جوان، آن شخص مسن شروع می‌کند به صحبت کردن یک مقداری اخبار ایران را می‌گوید و بعد می‌گوید خلاصه ما حاج آقا! یک مسئله‌ای است که

آمده‌ایم اینجا و شدیداً ناراحت و نگران هستیم و این خبر را می‌خواهیم به شما بدهیم. می‌پرسد چه خبر؟ گفتند ما عضو در یک تیمی هستیم از ایران که به عراق آمده برای ترور شما. ما وقتی آمدیم اینجا این وضع را می‌بینیم و حرم حضرت امیر و رفت و آمد و اینها را، به خودمان لرزیدیم و به هر حال ما دو نفر متنبه شدیم و صرفاً آمده‌ایم که به شما خبر دهیم که مواظب خودتان باشید. حالا ما متنبه شدیم ولی بقیهٔ اعضاء تیم دیگه، مثل ما معلوم نیست باشند آن‌ها خداحافظی می‌کنند و می‌روند.

خود حاج آقا مصطفی که این را نقل می‌کرد، اعتقاد نداشت که این خبر صحیح باشد و معتقد بود که اینها آمده‌اند یک مقدار مثلاً ایجاد رعب و وحشت بکنند و این ایجاد رعب و وحشت باعث شود که تحرک حاج آقا مصطفی و امام کمتر شود در دیدارها، رفت و آمدها و ملاقاتی‌هایی که از ایران می‌آیند با ایشان و از خارج ایرانی‌ها یا غیر ایرانی‌ها می‌آیند یک مقدار ایست ایجاد شود، توقف ایجاد شود، و آن نشاط و تحرک حاج آقا مصطفی و امام کم بشود و یا کاملاً متوقف شود، به همه مشکوک بشوند و هر تحرکی را با دیده‌ی شک و تردید بنگرند که خود به خود مبارزه وقفه پیدا می‌کند.

تا این که یک سفری را در تابستان ۵۶ به سوریه و لبنان داشتند که در آن سفر فعالیت‌های زیادی کردند و اختلاف‌هایی بین دوستان ما بود - بین شهید محمد منتظری با جریان آقای غرضی در سوریه و اختلافات نظری که بین این‌ها و لبنانی‌ها بود آقای جلال‌الدین فارسی با تشکیلات امام موسی صدر و غیره - حاج آقا مصطفی در این سفر آخرشان خیلی تلاش کردند که این اختلافات مرتفع شود. همه به رغم این افراد و شخصیت‌های مختلفی که آمده بودند برای اینکه یک التیامی ایجاد کنند، یک وحدتی بین این نیروها ایجاد کنند، نتوانسته بودند، اما نقش حاج آقا مصطفی در آن سال خیلی مؤثر بود. بر هر حال بعد از آن سفر که بعد از اواسط شهریور ماه بود برگشتند به نجف و فعالیت‌های عادی‌شان را شروع کردند و حالشان هم بسیار خوب بود و هیچ مشکل خاصی هم نداشتند.

تا آن شب اول آبان - و شبی که در سپیده دم آن به رحمت ایزدی پیوست - آقای دعایی کسی بود که با ایشان تماس داشت که البته بنا بود اینجا در ادامه‌ی خاطرات‌شان بیان کنند ولی نتوانستند

بیشتر بمانند.<sup>۱</sup> به هر حال بعد از آقای دعایی در آن شب دو نفر آمده‌اند با ایشان ملاقات کرده‌اند که هیچ‌کس نمی‌شناسد که آن دو نفر چه کسی بودند.

خانواده‌ی حاج آقا مصطفی بیمار بودند و آقای دعایی یکی از پزشکان عراقی مطمئن را می‌برند و ویزیت می‌کند ایشان را و آقای دعایی خداحافظی می‌کنند و می‌روند و حاج آقا مصطفی می‌فرمایند که بناست ۲ نفر بیایند دیدن من. به آن خادمه شان صغرا خانم می‌فرمایند شما بروید بخواهید من خودم در را باز می‌کنم. طبیعی است که آن ۲ نفر آمده‌اند با ایشان ملاقات کردند و رفتند بی آن که کسی بداند که این ۲ نفر کی هستند یا قبلاً کسی خبر داشته باشد، صرفاً خانواده‌ی ایشان و دوستان ما می‌دانستند که دو نفر در آخر شب آمده‌اند با ایشان ملاقات کرده‌اند و ایشان طبق معمول بعد از تهجد و یا قبل از تهجد مطالعه می‌کرده‌اند همینطور که نشسته بودند کتاب باز بوده سرشان را روی یک کتاب می‌گذارند و از دنیا می‌روند. قبل از اذان صبح طبق معمول صغرا می‌آید که یک آب جوشی برای ایشان می‌آورده هر چه در می‌زند، در پاسخ صدایی نمی‌شنود. دو سه بار صدا می‌کند و بعد می‌آید داخل می‌بیند سر ایشان روی کتاب است. فکر می‌کند خوابیده است ایشان. هر چه صدا می‌زند، جوابی نمی‌دهند. وحشت می‌کند، می‌رود پایین و خانم حاج آقا مصطفی را صدا می‌زند که مثل اینکه حاج آقا حالشان خوب نیست و می‌آیند بالا و می‌بینند که ایشان از دنیا رفته‌اند، ولی بدن هنوز گرم است؛ می‌آیند توی کوچه خبر کنند که اتفاقاً آقای دعایی را مشاهده می‌کنند، که نزدیک طلوع آفتاب آمده بوده است. آقای دعایی را خبر می‌کنند و می‌آیند و ایشان را بلافاصله منتقل می‌کنند به بیمارستان.

در همان روز بعضی از آقایان از آمریکا آمده بودند - از دانشجویان و پزشکان ایرانی که عضو انجمن اسلامی بودند - اینها حادثه را که می‌شنوند می‌آیند. یکی از آنها می‌آید، بدن را که مشاهده می‌کند می‌گوید این باید کالبدشکافی شود. قطعاً ایشان مسموم شده‌اند و استدلالی که او می‌کرد این بود که می‌گفت: نه این سکتته‌ی قلبی است و نه مغزی. ایشان اگر به سکتته‌ی قلبی دچار بود، به این سرعت نباید جان بسپارد. در سکتته‌ی قلبی با آثاری که دارد و فشاری که بر قلب می‌آورد، بیمار دردی احساس می‌کند، بلند می‌شود، تحرکی دارد، بالاخره اینطرف و آنطرف

۱ - چنان که پیش از این یاد آور شدیم، آقای دعایی به دلیل پایبندی به حضور در کمیون مجلس، میزگرد را ترک

می رود تا چاره‌ای و راه‌گریزی برای خودش پیدا کند. سکنه‌ی مغزی است که ممکن است که با آن درجا یک فردی از دنیا برود. ولی با توجه به این وضعیت جسمی که ایشان داشته و سرشان روی کتاب بود، اگر سکنه مغزی هم بود بالاخره خون در چشم‌ها، بینی یا دهان جاری می‌شد و خون توی صورت می‌آمد و چنین چیزی هم نیست. اضافه بر اینکه لکه‌های خاصی روی بدن ایشان ظاهر شده بود، پشت کمر و سینه کبود رنگ شده بود و ایشان می‌گفت اینها علائمی است که ایشان حتماً مسموم شده‌اند و باید کالبدشکافی بشود.

امام با کالبدشکافی - به دلیل بدبینی نسبت به سوءاستفاده‌های احتمالی یعنی‌ها در این جریان - مخالفت کردند و لذا ایشان را در کربلا بردند در کنار خیمه گاه کنار شط فرات آوردند. آنجا غسل دادند و بعد از طواف، در حرم امام حسین ع و سپس حرم حضرت ابوالفضل ع - که ما در این مسیر همراه بودیم - به نجف آوردند.

نجف دگرگون شد. یعنی هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که یک چنین محبوبیتی حاج آقا مصطفی و امام در نجف بین اعراب داشته باشند - عکس‌ها و تصویرهایی که احیاناً وجود داشته باشد نشان‌دهنده‌ی این است. در مسجد بهبهانی جنازه آمد روز بعد با فاصله‌ی یک روز، تمام خیابانها و بازارهای نجف تعطیل شد و پلاکارت‌های زیادی از طرف خود اهالی نجف برای تسلیت به امام و ولی عصر ع تهیه شده بود. علما و طلاب و فضلاء نجف همه شرکت کردند، درس‌ها همه تعطیل شد و به نظر می‌رسید که چهل روز درس‌ها تعطیل می‌شود - پیش‌بینی این بود و در نجف هم اینگونه مطرح بود. تشییع جنازه‌ی با شکوه معظمی شد و صحن مطهر حضرت علی ع تا اول بازار بزرگ نجف پر از جمعیت بود. امام تا نقطه‌ای تشییع جنازه کردند و از همانجا به طرف منزل رفتند و فرمودند که حضرت آیت ... خوبی نماز بخوانند و به حاج آقا مصطفی.

نقطه‌ای که امام از آنجا برگشتند مسجد بهبهانی‌ها قبل از میدان امام علی ع توی جاده‌ی کربلا بود. برای تمام شخصیت‌هایی که امام به تشییع جنازه تشریف می‌آوردند، همین مسیر را تا اول بازار نجف می‌آمدند و تشریف می‌بردند. برای حاج آقا مصطفی هم همین مقدار آمدند و به طرف منزل تشریف بردند و همانطور که گفتیم فرمودند که نماز هم آیت ... عظمی خوبی بخوانند. در صحن مطهر حضرت امیر نماز برگزار شد. آیت الله خوبی نماز خواندند و با پیشنهاد آشیخ نصر... خلخالی جنازه حاج آقا مصطفی در ایوان طلای حضرت امیر در مقبره معروف

کمپانی - آیت الله آشیخ محمد حسین قروی کمپانی که به موازات مقبره مقدس اردبیلی - دفن شد.

درس‌ها همانطور که عرض کردم تعطیل شد. سه شب امام فاتحه گذاشتند، سپس آیت الله خوبی، بعد بقیه‌ی آقایان علما و مراجع اعلام فاتحه کردند که در همان اواخر هفته بود که امام در پیامی از علما تشکر کردند و خواستند که درس‌ها شروع بشود و فرمودند: من خود روز شنبه می‌آیم و درس را شروع می‌کنم و خواستند که دیگر کسی فاتحه در نجف برقرار نکند. حاج آقا مصطفی روز یکشنبه نهم ذی‌قعدة اول آبان سال ۵۶ زندگی را بدرود گفت.

حضرت امام در همان روز موعود که روز دهم شهادت می‌شود، آمدند و درس را شروع کردند و به دنبال حضرت امام بقیه‌ی درس‌ها شروع شد. البته این حادثه زمینه‌ساز پیدایش موج عظیمی در داخل و خارج از کشور شد. در خارج از کشور، کلیه‌ی کشورهای مسلمانان حضور فعال داشتند و ایرانیان هم بودند مثل آمریکا، اروپا، کشورهای مختلف و هند و پاکستان، و مجالس و محافل بسیار بزرگی برگزار شد که گزارش‌ها و اخبارش مرتب به نجف می‌رسید. روشن است که از همه مهمتر ایران بود که موج وسیعی را ایجاد کرد و جلساتی برگزار شد و یک فضای خاصی را به وجود آورد که همه‌ی نیروهای انقلابی در داخل کشور با پشتوانه‌ای که این شهادت داشت توانستند حرکتی را آغاز کنند که در نهایت بعد از یک سال و خرده‌ای به پیروزی انقلاب انجامید. فکر می‌کنم که با این مقدمه، شما وارد بشوید در مسایل داخل ایران که در این فرصت مروری اجمالی بر این مرثیه‌ی ناسروده‌ی انقلاب داشته باشیم. شاید ابعاد جدیدی برای مردم مطرح شود.

پس از خاطرات آقای محتشمی حاضران به بیان خاطراتی از بازتاب آن مرگ اسرارآمیز پرداختند. گفتنی است که دو تن از آنان از گویندگان مراسم اربعین در قم بودند که از آن به عنوان کانون زلزله‌های سیاسی انقلاب در سال ۵۶-۵۷، می‌توان یاد کرد.

### حجت الاسلام والمسلمین معاد پخواه:

در باور و تصور من، بازتاب مرگ اسرارآمیز آیت الله حاج آقا مصطفی، یکی از مهمترین بایسته‌های پژوهش در زمینه‌ی عوامل پیروزی انقلاب اسلامی ایران است؛ در میان صدها



موضوع که در زمینه‌ی انقلاب و عوامل پیروزی آن به عنوان بایسته‌های پژوهش مطرح است، از این مرگ اسرارآمیز اگر به عنوان بایسته‌ترین یاد کنیم، به گزافه‌گویی دچار نشده‌ایم. آنچه من شخصاً شاهد آن بودم و در این زمینه می‌توانم عرض کنم این است که این مرگ یک استثناست. یعنی در واقع در زمینه‌ی چگونه مردن که در دعاها مطرح است که انسان - بر حسب آموزش پیامبر ص و اهل بیت ع - از خدا مرگ خوب می‌خواهد حاج آقا مصطفی مرگی استثنایی را در تاریخ توفیق یافته است. یاد آور می‌شوم که شاید این اشتباه است که بعضی‌ها تصور می‌کنند که مرگ خوب تنها تابع زندگی خوب است. درست است که زندگی خوب مسلم تأثیر دارد در مرگ خوب، اما این طور نیست که بشود گفت که اگر انسان توفیق زندگی خوب را پیدا کرد دیگر از خدا نباید مرگ خوب را بخواهد.

به هر حال آنچه که برای حاج آقا مصطفی پیش آمد، یک شرایط خاصی داشت که از آن به اصطلاح روشنفکر پسند می‌توان به شرایط تاریخی خاص تعبیر کرد که روشن است، بیرون از اختیار انسان است. کسی نمی‌تواند شرایط تاریخی را خودش خلق کند. بگذریم از جنبه‌ی معنویش که برای ما ناشناخته است. در مورد جنبه‌ی معنویش نمی‌شود حرفی زد فقط آقای دعایی که داشتند خاطرات را می‌گفتند و بحث زیارت اربعین را مطرح می‌کردند من به ذهنم آمد که شاید به هر حال در این زیارت‌های اربعین که حاج آقا مصطفی توفیق داشتند برای او شرایطی پیش آمده است که چنین پی‌آمد بزرگی - پس از سال‌ها - داشته است. آنچه مسلم است، اربعین حاج آقا مصطفی به صورت اربعینی اربعین‌ساز در انقلاب اسلامی ایران موجی آفرید که در پی آن حوادث طوری پیش آمد که می‌توان گفت انقلاب با همان اربعین‌ها پیروز شد.

اما از نظر شرایط تاریخی می‌دانیم که آن روزها سخن از فضای باز سیاسی بود. نمی‌دانیم شاید در محاسبات رژیم این طور بود که فضای باز سیاسی در آن شرایط کاملاً قابل مهار است. ناکامی خاصی که در قضیه‌ی ارتداد در درون سازمان مجاهدین خلق - به تعبیر آن روز - پیش آمد و اختلافاتی را که در پی آن شاهد بودیم و نیز یک سلسله درگیری‌هایی زیادی در جنبه‌ی روحانیت و مذهبی، مسایل ولایت و موضع تعصب آمیز طرفداران و مخالفان دکتر شریعتی و مجموعه‌ی اینها جویری بود که به هر حال چندان جای نگرانی برای رژیم نبود که در پاسخ به فشار امریکا یک آزادی‌هایی بدهد و به مهار آن آزادی هم در آن شرایط امیدوار باشد. آنچه در محاسبات ساواک و سیا و سرویس‌های اطلاعاتی دیگر - که نسبت به مسایل ایران حساس بودند -



نمی‌گنجید، موجی بود که با این مرگ اسرارآمیز پیش آمد و به زودی تبدیل به توفان شد که هیچ تلاشی نتوانست آن را مهار کند. آنچه در ترسیم فضای آن روز می‌توان گفت این است که: از روزی که امام به ترکیه و پس از آن به نجف تبعید شدند، مردم هرگز فرصت ابراز احساسات نسبت به ایشان پیدا نکردند. با گسترش پیام نهضت و شعاع مبارزه، عواطف سرکوب شده‌ی مردم به صورتی روزافزون تشدید شده بود. به ویژه حوزه‌ی قم به صورت کانونی می‌نمود که آماده‌ی انفجار است. بازمزمه‌ی فضای باز سیاسی، عواطف مردم بیش از پیش تحریک شد. هر چند در این فضا هم هنوز کسی جرأت نکرده بود که از امام صریحاً در جلسات نام ببرد. به ندرت چنین اتفاقی می‌افتاد. از سویی در آن فضا، بیشتر شخصیت‌ها و گروه‌هایی کارگردانی می‌کردند که کمتر با توده‌های مذهبی همدلی داشتند. می‌توان گفت: ابتکار عمل را در استفاده‌ی فضای باز سیاسی جریان‌های روشنفکری در ایران داشتند. خفقان و اختناق در ایران چنان سدی از رعب و هراس ایجاد کرده بود که به آسانی شکسته نمی‌شد. برای تصور آن فضا کافی است که به خاطر بیاوریم که در مرگ مشکوک زنده‌یاد دکتر علی شریعتی - به رغم احساساتی که نسل جوان و دانشجویان نسبت به او داشتند - حتی یک مجلس با شکوه برگزار نشد. نامه‌های سرگشاده با امضای شخصیت‌ها یا گروه‌ها، تنها در میان خواص موجی می‌آفرید. مراسمی چون شب شعر نیز تنها صحنه‌ی حضور قشر خاصی بود.

در این میان ناگهان خبر مرگ اسرارآمیز فرزند ارشد امام، همه را غافلگیر کرد. روز اول حتی معلوم نبود که روزنامه‌ها برای درج آگهی رسمی در این زمینه آماده‌گی داشته باشند. اگر نگاهی به روزنامه‌های آن روز کنیم، می‌بینیم که نخستین تسلیت با امضای جمعی از معمرین درج شد، یعنی شماری از علمای سالمند تهران. اعلام این خبر به این صورت چندان برای رژیم نگران کننده نبود یا از آن ناگزیر بود. در پی پخش آن تسلیت در اعلام اولین جلسات ناگزیر مراجع به صحنه آمدند که مخالفت با برگزاری آن در آن شرایط امکان نداشت، هر چند در بردن نام امام با صراحت، اما و اگرهایی بود و گاهی در برگزاری مجالس اختلاف سلیقه بود. از آن جمله در مجلسی که ظاهراً به عنوان شب هفت در مسجد اعظم قم برگزار شد، در مورد گوینده، اختلاف شدیدی پیش آمد که در نتیجه بعد از واعظ رسمی - آقای برقی - گوینده‌ی دیگری به مجلس تحمیل شد که در شرح آن به فرصت دیگری نیازمندیم. رفته رفته رژیم می‌کوشید که موج را مهار کند. چنان که آنچه با امضای فراوان تهیه شد - چه از روحانیون مبارز و چه از جناح‌های

سیاسی - روزنامه‌ها چاپ نکردند. و از درجش خودداری کردند. که ناچار به صورت اعلامیه پخش شد. برگزاری مجالس در همه‌ی شهرستانها و در سطح کشور، به صورت مبارزه‌ای درآمده بود که دامنه‌ی آن هر روز گسترده‌تر می‌شد. در تهران مهمترین مجلسی که گذاشته شد، مجلس هفت ایشان بود که تقریباً همه‌ی جناح‌های سیاسی امضا کردند و مجلس با شکوه و عظیمی را در مسجد ارگ اعلام کردند که در گزارش اسناد ساواک جمعیت شرکت کننده در آن سه هزار گزارش شده است. هر چند روشن است که در گزارش ساواک می‌کوشیده‌اند که چنین جلساتی را کوچک جلوه بدهند - به عکس آنچه امروز در مبالغه رایج است. در این میان نیروهای مبارز دست به تلاش زدند که آن موج را تبدیل به توفان کرد. آغاز این تلاش از جلسه‌ای کوچک بود با این شرح:

در همان فضا جلسه‌ای اتفاق افتاد منزل آقای موسوی خویننی‌ها. ایشان از زندان آزاد شده بودند و جمعی از دوستان - که به ۱۰ نفر نمی‌رسیدند - برای دیدن ایشان رفته بودیم. مقام معظم رهبری بودند، آقای مشکینی بودند، مرحوم ربانی شیرازی بودند، مرحوم ربانی املشی و شاید سید حسن طاهری خرم‌آبادی و دیگر کسی را الآن در حافظه‌ام ندارم ولی از جمع حاضر آقای مروارید من یادم هست که آن روز در آن جلسه بودند. در آن جلسه ضمن بحث‌های مختلف که مطرح بود بنده به ذهنم آمد که این مسئله عنوان شود و گفتم:

این مجالس که این روزها در سطح کشور برای حاج آقا مصطفی برگزار می‌شود به هر حال هر کدام موجی ایجاد می‌کند و رژیم هم سعی می‌کند این موج را از سر بگذرانند. به این ترتیب بسا منشاء اثر خاصی شود با فرصتی که هست می‌توانیم برای برگذاری مراسم چهلمین روز درگذشت، به صورتی برنامه‌ریزی کنیم که موجش جوری باشد که دیگر رژیم نتواند به راحتی از سر بگذرانند. تقریباً همه هم کلام بودند که چنین چیزی ضرورت دارد. و آن جلسه همه‌ی کسانی که حضور داشتند، مصمم شدند که کاری نکنند که این چهلم هر چه با شکوه‌تر برگزار شود. تصمیم گرفتیم به همه‌ی شهرستانها اطلاع داده شود که مقید باشند برای شرکت کردن در جلسه و تأکید هم بشود که دستگاه ضبط صوت و نوار هم همراه خودشان بیاورند که نوارهای کاست زیادی از این جلسه تهیه شود و در سطح کشور پخش بشود. من خودم از نتیجه‌هایی که از آن جلسه تعقیب کردم نمونه‌هایی را دیدم که مثلاً چه کسانی رفتند و چه فعالیت‌هایی انجام دادند. به عنوان مثل مرحوم ربانی شیرازی آقای داریوش فروهر را در جریان گذاشته بود که با حاج آقا

مصطفی چند روزی هم زندان شده بود و با علاقه‌ی خاصی که نسبت به حاج آقا مصطفی داشت انگیزه‌ی طبیعی هم در این زمینه داشت. بگذریم از انگیزه‌ی مبارزه. روشن است که مقصود ارزیابی نقش اشخاص و گروه‌ها نیست. می‌خواهم به نمونه‌های عینی اشاره شده باشد. از آن جمله، در معرفی کابینه به مجلس، آقای خاتمی در معرفی وزیر اطلاعات به یک مجلس در قم اشاره کردند که در آن مجلس از آقای ربانی املشی نام بردند که نشان می‌داد نقش آقای ربانی املشی را در پیگیری این قضایا. با آقای خوینی‌ها هم که آقای محتشمی در مورد همین میزگرد گفتگویی داشتند، گفته بودند که یک چیزهایی الآن به خاطر آمدن که به دلیل مشکلی که داشته‌اند، فعلاً جای‌شان خالی است. به هر حال در حدی که من به خاطر دارم از آنجا حرکتی شروع شد. هر چند نمی‌شود نقش دیگران را در این زمینه نفی کرد، اما در حدی که من اطلاع دارم به هر حال آن جلسه‌ی کوچک نقطه‌ی شروعی بود برای کاری بزرگ! و انجام کاری فوق‌العاده‌ای برای مراسم چهلم. یعنی جلسه‌ی چهلم بیش از حد متعارف بود، البته زمینه‌ی طبیعی مسأله روشن است.

بعدها که من اسناد ساواک را بررسی کردم، به نکته‌های جالبی در این زمینه رسیدم که گویای آن است که قبل از چهلم حاج آقا مصطفی - در گزارش‌های ساواک - مطرح است که بناست یک کار عظیمی انجام شود. به عنوان مثل سندی را دیدم که گزارشگر ساواک از اتوبوس گزارش کرده که من در اتوبوس بودم و شنیدم، یکی از سرنشینان به کسی که کنار او بود می‌گفت که: تا چند وقت دیگر کار رژیم تمام است و ضربه‌ی اساسی هم بناست در چهلم حاج آقا مصطفی در قم زده شود. یا در گزارشی که از قم گزارش کردند می‌گویند که چهلم قرار نیست که مثل جلسه‌های دیگر باشد، بناست مجلس عجیبی باشد. من ۴ تا ۵ سند در این زمینه دیدم که نشان می‌دهد که به هر حال این مسأله در سطح اسناد هم مطرح است.

یکی از تصمیماتی هم که گرفته شده این بود که چون آن روزها در واقع مخالفت با آنچه بعدها به عنوان مناقین مطرح شد یک مسأله‌ی اساسی بود، از سوی دیگر یک جوسازی شدیدی شده بود که این مخالفت‌هایی که می‌کنند به خاطر این هست که در واقع از مبارزه بریدند. اینها می‌خواهند مبارزه نکنند این انحراف را بهانه کردند. به همین دلیل تصمیم گرفته شد که در مجلس حاج آقا مصطفی تنها کسانی صحبت کنند که یا از زندان آزاد شدند یا احیاناً سابقه‌ی تبعید دارند و به همین دلیل هم بود که صبح آقای ربانی املشی و آقای خلخالی و در پایان آقای حجتی

حیاتی گزارشی خبر

۲ - منبع	۹۹۴۶	مفحه یکم از مفحه	
۸ - منشا	سازمان	شماره	از ۹۹
۹ - تاریخ وقوع	۲۹/۹/۴۱	۱ -	۳۱۳
۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع	۲۹/۹/۴۱	۲ - از	۶۲۱
۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات		۳ - شماره گزارش	۲۱/۶۰۶۳
محل	۲۹/۹/۴۱	۴ - تاریخ گزارش	۲۹/۹/۴۱
۱۲ - ملاحظات حفاظتی		۵ - پیوست	
		۶ - گیرندگان خبر	
	۲۹۴۱		

صف  
ببر

موضوع مراسم چهلم مصطفی خمینی

بطوریکه در حوزه علمیه شایع است قرار است مراسم چهلم حاجی آقا مصطفی خمینی را در قم خیلی مفصل برگزار کنند . وجهی قوی و اعظمی که از طرف اران سرسخت خمینی است و از زمانی است که اکثر روزها در منزل <sup>خبر</sup> بسر میبرد - اظہار امید است بطوریکه صحبت شده مجلس خیلی باشکوهی برگزار میشود ولی پیش بینی میکنند که از طرف دولت جلوگیری کنند لذا تصمیم گرفته شد که از طرف حوزه علمیه قم و با آقایان حائری و باسلطانی اعلام نمایند که معانعت نشود و الا اگر از طرف کس دیگری باشد جلوگیری میکنند و افزود یک منبری حسابی هم دعوت شده که از این لحاظ معمولی نیست لکن نام منبری مورد نظر را نمیدانست .

کتاب جامع علوم انسانی

نظریه شنبه - نظری ند آرد .  
نظریه یکشنبه - مفاد گزارش صحیح است تاریخ برگزاری مراسم چلم را بهمن و دوشنبه هفتم تا پنجشنبه و هم آذر قید نموده اند ولی تاریخ دقیق تاکنون مشخص نگردیده . شماره

نظریه شنبه : تاریخ مراسم چهلم مصطفی خمینی را بهمن ۱۹/۹/۴۱ و ۲۰/۹/۴۱ و ۲۱/۹/۴۱  
نظریه یکشنبه : غمگینانه و بیخبرانه است گفت بگویی و روزی شنبه ۲۹/۹/۴۱

خیلی مهم است

گم ۲۱/۹/۴۱

شهر خود را از سر صفت  
 ۱- آزادی زندگان سیاسی بخصوص منتقدین و مخالفین (منتقد اینه از جانب مردم)  
 ۲- ایجاد جبهه مردمی در همه زمینه ها  
 ۳- آزادی بیان و هر چه در این زمینه بود که در این باره چندین بار در این باره  
 ۴- آزادی اجتماعات و برگزاری و رفع اینها و رفع سایر اینها و سایر اینها  
 ۵- منع هر چه در این زمینه است و هر چه در این  
 ۶- بازگشتی که بهانه و وسوسه دادند  
 ۷- تعجب و تعجب چنان بدین حد که مردم به تاج حله کرد و بدینگونه از کارهای اینها  
 ۸- اینها را کرد و نگاه و آزادی بیشتر و اندکی  
 ۹- اینها را کامل به رفع اینها کرد و اینها را و اینها را و اینها را و اینها را  
 ۱۰- ممنوعیت و ممنوعیت برای اینها را  
 ۱۱- قطع کامل همه روابط سیاسی اقتصادی و فرهنگی با آمریکا  
 ۱۲- بازگشت آید روسی سئید به زبان و با استفاده از  
 ۱۳- اینها را تمامه ...  
 ۱۴- اینها را تمامه ...  
 ۱۵- اینها را تمامه ...  
 ۱۶- اینها را تمامه ...  
 ۱۷- اینها را تمامه ...  
 ۱۸- اینها را تمامه ...  
 ۱۹- اینها را تمامه ...  
 ۲۰- اینها را تمامه ...  
 ۲۱- اینها را تمامه ...  
 ۲۲- اینها را تمامه ...  
 ۲۳- اینها را تمامه ...  
 ۲۴- اینها را تمامه ...  
 ۲۵- اینها را تمامه ...  
 ۲۶- اینها را تمامه ...  
 ۲۷- اینها را تمامه ...  
 ۲۸- اینها را تمامه ...  
 ۲۹- اینها را تمامه ...  
 ۳۰- اینها را تمامه ...  
 ۳۱- اینها را تمامه ...  
 ۳۲- اینها را تمامه ...  
 ۳۳- اینها را تمامه ...  
 ۳۴- اینها را تمامه ...  
 ۳۵- اینها را تمامه ...  
 ۳۶- اینها را تمامه ...  
 ۳۷- اینها را تمامه ...  
 ۳۸- اینها را تمامه ...  
 ۳۹- اینها را تمامه ...  
 ۴۰- اینها را تمامه ...  
 ۴۱- اینها را تمامه ...  
 ۴۲- اینها را تمامه ...  
 ۴۳- اینها را تمامه ...  
 ۴۴- اینها را تمامه ...  
 ۴۵- اینها را تمامه ...  
 ۴۶- اینها را تمامه ...  
 ۴۷- اینها را تمامه ...  
 ۴۸- اینها را تمامه ...  
 ۴۹- اینها را تمامه ...  
 ۵۰- اینها را تمامه ...  
 ۵۱- اینها را تمامه ...  
 ۵۲- اینها را تمامه ...  
 ۵۳- اینها را تمامه ...  
 ۵۴- اینها را تمامه ...  
 ۵۵- اینها را تمامه ...  
 ۵۶- اینها را تمامه ...  
 ۵۷- اینها را تمامه ...  
 ۵۸- اینها را تمامه ...  
 ۵۹- اینها را تمامه ...  
 ۶۰- اینها را تمامه ...  
 ۶۱- اینها را تمامه ...  
 ۶۲- اینها را تمامه ...  
 ۶۳- اینها را تمامه ...  
 ۶۴- اینها را تمامه ...  
 ۶۵- اینها را تمامه ...  
 ۶۶- اینها را تمامه ...  
 ۶۷- اینها را تمامه ...  
 ۶۸- اینها را تمامه ...  
 ۶۹- اینها را تمامه ...  
 ۷۰- اینها را تمامه ...  
 ۷۱- اینها را تمامه ...  
 ۷۲- اینها را تمامه ...  
 ۷۳- اینها را تمامه ...  
 ۷۴- اینها را تمامه ...  
 ۷۵- اینها را تمامه ...  
 ۷۶- اینها را تمامه ...  
 ۷۷- اینها را تمامه ...  
 ۷۸- اینها را تمامه ...  
 ۷۹- اینها را تمامه ...  
 ۸۰- اینها را تمامه ...  
 ۸۱- اینها را تمامه ...  
 ۸۲- اینها را تمامه ...  
 ۸۳- اینها را تمامه ...  
 ۸۴- اینها را تمامه ...  
 ۸۵- اینها را تمامه ...  
 ۸۶- اینها را تمامه ...  
 ۸۷- اینها را تمامه ...  
 ۸۸- اینها را تمامه ...  
 ۸۹- اینها را تمامه ...  
 ۹۰- اینها را تمامه ...  
 ۹۱- اینها را تمامه ...  
 ۹۲- اینها را تمامه ...  
 ۹۳- اینها را تمامه ...  
 ۹۴- اینها را تمامه ...  
 ۹۵- اینها را تمامه ...  
 ۹۶- اینها را تمامه ...  
 ۹۷- اینها را تمامه ...  
 ۹۸- اینها را تمامه ...  
 ۹۹- اینها را تمامه ...  
 ۱۰۰- اینها را تمامه ...

کرمانی  
 ۱- ...  
 ۲- ...  
 ۳- ...  
 ۴- ...  
 ۵- ...  
 ۶- ...  
 ۷- ...  
 ۸- ...  
 ۹- ...  
 ۱۰- ...  
 ۱۱- ...  
 ۱۲- ...  
 ۱۳- ...  
 ۱۴- ...  
 ۱۵- ...  
 ۱۶- ...  
 ۱۷- ...  
 ۱۸- ...  
 ۱۹- ...  
 ۲۰- ...  
 ۲۱- ...  
 ۲۲- ...  
 ۲۳- ...  
 ۲۴- ...  
 ۲۵- ...  
 ۲۶- ...  
 ۲۷- ...  
 ۲۸- ...  
 ۲۹- ...  
 ۳۰- ...  
 ۳۱- ...  
 ۳۲- ...  
 ۳۳- ...  
 ۳۴- ...  
 ۳۵- ...  
 ۳۶- ...  
 ۳۷- ...  
 ۳۸- ...  
 ۳۹- ...  
 ۴۰- ...  
 ۴۱- ...  
 ۴۲- ...  
 ۴۳- ...  
 ۴۴- ...  
 ۴۵- ...  
 ۴۶- ...  
 ۴۷- ...  
 ۴۸- ...  
 ۴۹- ...  
 ۵۰- ...  
 ۵۱- ...  
 ۵۲- ...  
 ۵۳- ...  
 ۵۴- ...  
 ۵۵- ...  
 ۵۶- ...  
 ۵۷- ...  
 ۵۸- ...  
 ۵۹- ...  
 ۶۰- ...  
 ۶۱- ...  
 ۶۲- ...  
 ۶۳- ...  
 ۶۴- ...  
 ۶۵- ...  
 ۶۶- ...  
 ۶۷- ...  
 ۶۸- ...  
 ۶۹- ...  
 ۷۰- ...  
 ۷۱- ...  
 ۷۲- ...  
 ۷۳- ...  
 ۷۴- ...  
 ۷۵- ...  
 ۷۶- ...  
 ۷۷- ...  
 ۷۸- ...  
 ۷۹- ...  
 ۸۰- ...  
 ۸۱- ...  
 ۸۲- ...  
 ۸۳- ...  
 ۸۴- ...  
 ۸۵- ...  
 ۸۶- ...  
 ۸۷- ...  
 ۸۸- ...  
 ۸۹- ...  
 ۹۰- ...  
 ۹۱- ...  
 ۹۲- ...  
 ۹۳- ...  
 ۹۴- ...  
 ۹۵- ...  
 ۹۶- ...  
 ۹۷- ...  
 ۹۸- ...  
 ۹۹- ...  
 ۱۰۰- ...

سرور جامع و پادشاهی جهانی  
 ۱- ...  
 ۲- ...  
 ۳- ...  
 ۴- ...  
 ۵- ...  
 ۶- ...  
 ۷- ...  
 ۸- ...  
 ۹- ...  
 ۱۰- ...  
 ۱۱- ...  
 ۱۲- ...  
 ۱۳- ...  
 ۱۴- ...  
 ۱۵- ...  
 ۱۶- ...  
 ۱۷- ...  
 ۱۸- ...  
 ۱۹- ...  
 ۲۰- ...  
 ۲۱- ...  
 ۲۲- ...  
 ۲۳- ...  
 ۲۴- ...  
 ۲۵- ...  
 ۲۶- ...  
 ۲۷- ...  
 ۲۸- ...  
 ۲۹- ...  
 ۳۰- ...  
 ۳۱- ...  
 ۳۲- ...  
 ۳۳- ...  
 ۳۴- ...  
 ۳۵- ...  
 ۳۶- ...  
 ۳۷- ...  
 ۳۸- ...  
 ۳۹- ...  
 ۴۰- ...  
 ۴۱- ...  
 ۴۲- ...  
 ۴۳- ...  
 ۴۴- ...  
 ۴۵- ...  
 ۴۶- ...  
 ۴۷- ...  
 ۴۸- ...  
 ۴۹- ...  
 ۵۰- ...  
 ۵۱- ...  
 ۵۲- ...  
 ۵۳- ...  
 ۵۴- ...  
 ۵۵- ...  
 ۵۶- ...  
 ۵۷- ...  
 ۵۸- ...  
 ۵۹- ...  
 ۶۰- ...  
 ۶۱- ...  
 ۶۲- ...  
 ۶۳- ...  
 ۶۴- ...  
 ۶۵- ...  
 ۶۶- ...  
 ۶۷- ...  
 ۶۸- ...  
 ۶۹- ...  
 ۷۰- ...  
 ۷۱- ...  
 ۷۲- ...  
 ۷۳- ...  
 ۷۴- ...  
 ۷۵- ...  
 ۷۶- ...  
 ۷۷- ...  
 ۷۸- ...  
 ۷۹- ...  
 ۸۰- ...  
 ۸۱- ...  
 ۸۲- ...  
 ۸۳- ...  
 ۸۴- ...  
 ۸۵- ...  
 ۸۶- ...  
 ۸۷- ...  
 ۸۸- ...  
 ۸۹- ...  
 ۹۰- ...  
 ۹۱- ...  
 ۹۲- ...  
 ۹۳- ...  
 ۹۴- ...  
 ۹۵- ...  
 ۹۶- ...  
 ۹۷- ...  
 ۹۸- ...  
 ۹۹- ...  
 ۱۰۰- ...

سخنرانی کردند که قطعنامه‌های هم بعدش خواندند. در جلسه عصر هم بنده توفیق سخنرانی داشتم. این گزینش به خاطر این بود که در ضمن این حرکت، آن جو سازی هم خنثی شود که اگر مخالفتی با بعضی تشکل‌ها هست، دلیل بریدن از مبارزه نیست، در واقع به علت یک مسأله‌ی عقیدتی است. انعکاس چهلم هم که دیگر یک مسأله‌ی روشنی است یعنی رژیم دچار خطای فاحشی شد و در واکنش اهانتی به حضرت امام کرد که سرآغاز حرکتی در قم شد که در اربعین قم در تبریز شور شد. در اربعین تبریز یزد و اربعین‌های دیگر که زمینه را برای راهپیمایی فراگیر تاسوعا و عاشورا فراهم کرد و...

حجت الاسلام و المسلمین جواد حجتی کرمانی:

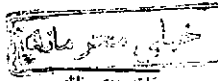
«بسم الله الرحمن الرحيم»

فوت حاج آقا مصطفی را ما در کرمان بودیم و با عده‌ای از دوستان جوانی که از آغاز نهضت امام خمینی همراه بودند و با نهضت در کرمان منشاء کارهایی بودند - با هماهنگی با هم - بیشتر فعالیت را آنها داشتند. من در مجلس بزرگی که در مسجد جامع کرمان تشکیل شد شرکت کردم - این راه هم عرض کنم که آن روزها مصادف بود با ایامی که من در واقع چند ماهی بود که از زندان آزاد شده بودم،

عملاً احتیاط می‌کردم در اینکه در جریانِ علنیِ کارهایِ مبارزاتِ وارد نشوم. ولی به هر حال در آن جریانِ مجلسِ ختمِ حاج آقا مصطفی - هم در جلساتی که دوستان تشکیل می‌دادند که مجلس را برگزار کنند و هم در جلسه‌ای که در برگزاریِ آن نقش داشتم - من شرکت کردم. در آن جلسه حاج آقای موحدی کرماتی - برادر بزرگ حضرت آقای موحدی که الآن نماینده‌ی مقام معظم رهبری در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستند - ایشان منبر تشریف بردند و به خاطر ندارم که آن روز آیا به چه صورتی مجلس برگزار شد ولی به هر حال خود اینکه نام امام خمینی در جلسات ختم ذکر شود یک مسأله‌ی مهم بود که احتیاج به بررسی بود که آیا این کار بشود یا نشود؟ فضا طوری بود که اجازه نمی‌داد اسم امام را در مجلس ختم فرزند امام ببرند.

این مجلس اثر خوبی داشت در بیدار شدنِ مجددِ افکار انقلابی در جوانها و مردم به طور عموم. منتهی البته این طور نبود که خیلی زیاد جمعیت باشد، مجلس معمولی بود. تصور من در صحبت‌هایی که شنیدم بعداً - من جمله مطالبی که جناب آقای معاد یخوخواه فرمودند - نشان می‌داد که در سراسر کشور مسأله به همین صورت تقریباً بود، یعنی جریانِ برگزاریِ ختم حاج آقا مصطفی اول به صورت احتیاط آمیز و آرام آرام شروع شد و بعد اوج گرفت.

من یک نکته‌ای را عرض کنم که این نکته به نظرم از نظر جامعه‌شناختی و شناختِ رمز اینکه فوت حاج آقا مصطفی توانست منشاء دوباره آغاز شدنِ نهضت بشود و منجر به این انقلاب بشود این است که یک جور سنتِ داخلیِ روحانیت هست و مخصوصاً در سطح مرجعیت و علمای بزرگ که علی‌رغم اختلاف نظرهایی که با هم داشته باشند و اختلاف مسلک‌هایی که داشته باشند، وقتی که یکی از مراجع یا از وابستگان مراجع فوت می‌کند این سنت در سطح علمای بزرگ هست که خودشان را عزادار می‌دانند و شرکت می‌کنند در مجالس عزاداری. آنچه که رژیم را غافلگیر کرد به نظر من - هم در ایران و هم در نجف - این بود که امام خمینی حدود ۱۳ سال بود که خارج از کشور بود و بردنِ اسمش ممنوع بود و خبرها و رساله‌اش هم بدون نام چاپ می‌شد، کتابش هم بدون نام چاپ می‌شد، رساله‌هایش را اگر به نام می‌دیدند توقیف می‌کردند. اگر کسی اسم امام را در منبر می‌برد می‌گرفتند او را. یک چنین جو اختناقی که نام امام غدغن بود، در چنین جوی در تمام ایران برای پسر امام جلسه بگیرند و ختم بگیرند و بالاتر از همه در قم مراجع تقلید همه مجلس بگیرند و شرکت کنند در جلسه‌ی ختم پسر امام و مراجعی که احیاناً با امام اختلاف نظر داشتند و به نحوی با دستگاه روابط مسالمت‌آمیزی داشتند که به هیچ وجه برای



کمیته بندی محتوایی  
گزارش خبر

درجه فوریت

- |   |                                |
|---|--------------------------------|
| ۲- منبع ..... ۱۳۶۶                          | صفحه یکم ..... از ..... صفحه   |
| ۱- منشأ ..... ۹                             | شماره ..... از ..... شماره     |
| ۹- تاریخ وقوع ..... ۱۰                      | ۲- از ..... ۲                  |
| ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع ..... ۱۱        | ۳- شماره گزارش ..... ۲۱۷۵۵۵۷   |
| ۱۱- تاریخ رسیدن خبر به مسئولان محل ..... ۱۲ | ۴- تاریخ گزارش ..... ۹۵۴۶۲۹۲۲۴ |
| ۱۲- ملاحظات محتوایی                         | ۵- پیوست                       |
|   | ۶- گردگان خبر                  |

دوره ...  
شماره ...  
۲۹۲۸

موضوع مراسم: چهل‌مین روز درگذشت مصطفی خمینی

عمر روز ۱/۱/۱۱/۲۵۳۶ در ساعت ۵/۵ شخصی بنام عبدالمجید معاد بخواجه به‌مناسبت مراسم چهلم یاد شده در مسجد اهدام مطالبی شعری، آمیز و افواکننده و ناصواب به استلال غلط از قرآن بیان کرد از تلقیق آن چنین احتیاط شد که روح اله خمینی ابراهیم به‌ذمه است راهی واکه در بیشتر گرفته ه دجنان خواهد بود و خود تر را ۲۵ بیرون معرفی کرد و از خمینی گذر خواهی کرد چنانچه تصویری در رسیدن به هدف نموده باشد بعد از جبران خواهیم کرد و فدائاری می‌توانیم مردم ۵۵ حدود ۱۵ الی ۲۰ هزار نفر بودند علاوه مفرستانند پس مطالب سب و بطور روشن تر بیان کرد که ادامه شهید خمینی بی‌فهم حکومت به‌عین دستگاه دولت و ادامه حبس‌ها دستند حکومت شما و مجلسین است و بهمان قانون که خودتان وضع می‌کنید لا جرم به آن عمل کنید اگر به اصل دریم قانون اساسی عمل می‌کردید تاریخ می‌نشست و در ماه سر آغاز تاریخ اسلام صحبت کرد و در نتیجه گفت تاریخ اسلام واقعی علیه القلام همین کرد ه جرح و امید به تاریخ اسلام فراد او می‌شدن بعد تاریخ ده‌ن کیس به علی است و به تولد اسلام پس از ختم مجلس جمعیت زیاد در حیاط مسجد اهدام بود و آناتکه در مسجد بودند به آنها ملحق شدند و ای نام گرفتند در حیاط طریقتشان را بلند کردند فریاد زدند درود بر خمینی آمدند پس این حکومت بزودی بعد از آن افراد متفرق شدند و در بعضی از خیابان‌های اصلی شهر بر راه افتادند و شمارا میدادند در این موقع هم افراد پلیس وارد حالت نمود و مردم را متفرق می‌کردند و بعضی از محرکین را دستگیر نمودند افراد متاخر بعضی از همیشه های با آنها اجتماعه بنام ملی - سه - صادرات - و امتهارات را شکستند . نظریه شنبه - نظریه ند ارد .

نظریه پانزدهم - گفتن تشبیه عقاب گزارش خبر این مراسم که از صبح روز جمعه ۱۱/۱/۱۱ ۳۶/۱۱/۱۱ صبح آغاز شده بود ایراد مطالبی از طرف چندین مجله رمانی و انکوری - خلدالی و کرمیانی آغاز گردید و گفتن مطالب تحریک آمیز و خواندن قطعاتی به نام از آن شان که در خمینی و مرگ برآشوب گردید در این اجتمعات حدود ۲۰ الی ۲۵ هزار نفر از افراد حضور داشتند که در این اوقات بسیار بودند که بولی زیارت آید و از توفیق دیگری ند اشتغال و در گوشه حیاط ایستاده و به صحبت می‌نمودند که در آن زمان مراسم تا ساعت ۲ الی ۳۰ ادامه داشت و بعد از ساعت ۵/۵ دوباره مراسم شروع شد و در طی این تظاهرات تعدادی دستگیر گردیدند . تمام

نظریه بیستم: صحت خبر و نظریه کتب مورد تأیید است . بارها  
نظریه شصت و یک: صحت خبر و نظرات ارتد شده مورد تأیید می‌باشد . رهبر

ارزان کن  
۹۱۴

دستگاه قابل هضم و تصور نبود که یک چنین کاری از ناحیه‌ی علمای سراسر ایران صورت بگیرد. مطالبی هم که آقای دعایی گفتند که در نجف چگونه فوت حاج آقا مصطفی برگزار شد و تشییع جنازه و مجالس ختم ایشان انجام شد و آقای محتشمی هم فرمودند که بنا بود چهل روز ختم باشد و با اصرار امام محدود شد، اینها همه اخباری بود که دستگاه دریافت می‌کرد و به نظر من شوکه شده بود که چگونه می‌تواند یک آدمی این قدر محبوبیت داشته باشد، برای فرزندش جلساتی این چنین بگیرند. در واقع هم در ذهن مردم ایران و شیعیان و طرفداران امام و طرفداران این انقلاب و کلیه مبارزین ضد رژیم سلطنت، به اصطلاح اضافه بر انقلابیون اسلامی و دیگرها حتی مارکسیست‌ها، گروه‌های مختلف، چپ‌گراها و کلیه کسانی که با رژیم سلطنتی مخالفت می‌کردند یک دید جدید پیدا کردند. یعنی مسأله دوباره در ذهن عموم مبارزین و عموم مردم ایران زنده شد، امام خمینی باز مطرح شد در ذهنیت همه به وسیله‌ی این جلسات - همان طوری که آقای معاد یخواه هم گفتند - این یک دوره‌ی چهل روزه راطی کرد که در واقع به بلوغ خودش رسید. این آگاهی که شاید یک مقداری خیلی در پیش ذهن اجتماع نبود یا افراد کاملاً ذهنشان را بررسی نمی‌کردند که در چه وضعیتی قرار دارند و موقعیت چیست؟ کم کم - همین طور که آقای معاد یخواه گفتند - افرادی که در آن جلسه نشستند که آقای معاد یخواه گزارش دادند در واقع روانشناسی حاکم بر آن جلسه این است که مسأله‌ی جدیدی پیدا شده و ما باید از این مسأله‌ی جدید استفاده کنیم. در واقع بازیافت آن حادثه‌ای هست در خارج از اراده‌ی انسانها، و اراده‌ی خدا اتفاق افتاده، فرزند امام از دنیا رفته و این زمینه‌ای شده که امام دوباره در ذهنیت‌ها مطرح شود. و مطرح شدنش به عنوان پدر حاج آقا مصطفی از دست رفته هست و مجالس ترحیم هم هیچ سابقه‌ی مبارزاتی ندارد، یک سنت جاری در محافل شیعه و مخصوصاً علما و حوزه‌های علمیه است که بزرگداشت فرد از دست رفته را به سوگ می‌نشینند. هیچ ربطی به مبارزه ندارد ولی شخصی که مطرح بود این شخص وجودش تداعی یک تبعید ۱۳ ساله را می‌کرد، تداعی یک مبارزات سخت را می‌کرد، تداعی ۱۵ خرداد را می‌کرد، تداعی یک سال تبعید در ترکیه را می‌کرد. و همه‌ی این ذهنیت‌ها در سطح جامعه مطرح شد و در ذهنیت مردم در آمد و رفت‌ها و جمعیت‌ها. این ذهنیت در چهلم به اوج خودش رسید.

آن که من به طور مشخص به خاطر دارم این بود که شب چهلم من به خاطر ندارم که به چه دلیلی به قم آمده بودم ولی من به هر حال در آمد و رفت بودم - بعد از آزادی - بین قم و کرمان



و شهرهای دیگر. در چهلم در قم بودم و شب چهلم عده‌ای که من چند نفرشان را یادم است آقای خلخالی خودم، آقای ربانی املشی، مرحوم ربانی شیرازی. به هر حال در آن جلسه تصمیم‌هایی گرفته می‌شد که فردا چه کسانی در جلسه صحبت کنند من لازم است در اینجا یک ادای حقی نسبت به مرحوم آقای ربانی شیرازی کنم. واقعیت این است که ایشان در جریانات مبارزات قم اگر نگوییم نقش اول را داشت، ولی دوم هم نبود. واقعاً شخص فعالی بود و بسیاری از جریانات را اداره می‌کرد البته فعالین جوان و پرکاری مثل آقای معادیخواه که در آن زمان طلبه‌های جوان و فعال محسوب می‌شدند نقش خودشان را ایفا می‌کردند اما آقای ربانی به خاطر مقام شیخوخت و شخصیت علمی و سن بیشتری که داشت و سابقه‌ی مبارزاتی، نقش هدایت کننده و رهبری داشت. در آن جلسه ایشان من احساس می‌کردم و همین طور هم بود که هدایت می‌کرد جریان را.

در آن جلسه تصمیم گرفته شد که من و آقای خلخالی و مرحوم ربانی املشی در جلسه‌ی ختم چهلم حاج آقا مصطفی صحبت کنیم. جلسه تمام شد، ما شب با مرحوم آقای ربانی شیرازی رفتیم منزل ایشان و شب را در آنجا استراحت کردیم. فردا صبح بعد از نماز صبح بعد از صبحانه در خدمت آقای ربانی دو نفری آمدیم به طرف مسجد اعظم قم در حالی که اجتماع لحظه به لحظه افزایش می‌یافت. وقتی وارد مجلس شدم داشتند قرآن می‌خواندند، خود من برای این که آمادگی بیشتری برای سخنرانی پیدا کنم در ذهنم چیزهایی را منظم کرده بودم که صحبت کنم ولی چون روی کاغذ نیاورده بودم و در عین حال حال هم مقتضی نبود که در آن جلسه‌ی پر جمعیت بنشینم از مجلس آدمم بیرون و در صحن مسجد اعظم نشستم، در هوای آزاد چیزهایی را یادداشت کردم و باز برگشتم به جلسه. اواخر صحبت به نظر آقای خلخالی بود که قرار شد که من صحبت کنم. متن آن صحبت در نوار ضبط شد و بعداً هم به صورت نوشته پخش و منتشر شد. آن سخنرانی همراه با یک قطعه‌نامه‌ای بود که اولین شعارهای دست جمعی را مردم در مسجد ابراز می‌کردند. جمعیت در مسجد به اندازه‌ای بود که ۲ تا شبستان بزرگ مسجد که جلوی چشم من بود مالا مال از جمعیت بود. از تمام شهرستانها افراد آمده بودند، از تهران جمعیت زیادی آمده بود و عظیم‌ترین اجتماع بعد از ۱۵ خرداد بود، دقیقاً عظیم‌ترین اجتماع بعد از ۱۵ خرداد در آن روز تشکیل شد. متن آن سخنرانی‌ها به نظر بد نیست که در بررسی‌هایی که در این پژوهشکده انجام می‌گیرد مورد بررسی قرار گیرد. هم سخنرانی آقای ربانی هم سخنرانی، آقای

خلخالی و هم آن یادداشتی که من نوشته بودم. آن که الان می‌خواهم یادآوری کنم این بود که من در صحبتم پیامی که امام خمینی رضوان الله علیه داده بودند به مناسبت فوت حاج آقا مصطفی بخش‌هایی از آن پیام را خواندم آن قسمت که من خواندم و به نظرم منشاء برکات زیادی بود، این پیام توصیه‌ی امام بود به اینکه اختلافات را کنار بگذارید و همه با هم باشید و اشاراتی داشتند به طور تلویحی به بحث‌هایی که در ایران خیلی شدت داشت، در مورد مرحوم دکتر شریعتی و مبحث روز بود و اختلافات شدیدی بین حوزه‌ی قم و طرفداران مرحوم دکتر شریعتی مورد بحث‌ها، منبرها، سخنرانیها حتی درگیریهای فیزیکی در مورد مرحوم دکتر شریعتی وجود داشت که این پیام امام مثل آب سردی بود که بر روی آتش اختلافات ریخت و این پیام امام باعث شد که همه‌ی آن حرف‌هایی که در مورد بحثهای دکتر شریعتی بود کنار بگذارند و همه وارد مبحث مبارزه شوند.

### حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر مروارید:

نکته‌ای را می‌خواهم اضافه کنم: آنچه من به عنوان رمز موج مرگ اسرارآمیز یا شهادت حاج آقا مصطفی به یاد می‌آورم، برخورد شخص امام بود که چون کوهی در برابر آن مصیبت ایستادند و با آن متانت خاص از آن غم سنگین به عنوان یکی از الطاف خفیه‌ی الهی یاد کردند. برای من نقش امام در این زمینه بسیار مهم است، مهم‌تر از هر چیز. در پایان لازم می‌دانم که از بیت آن مرحوم، مخصوصاً از فرزند دانشمندشان که وارث پدراند نیز یاد کنیم. با یاد مجدد امام، حاج آقا مصطفی و حاج احمد آقا و طلب رحمت و مغفرت برای روح بلندشان.

### نکته‌ای در پایان

یادآوری این نکته سودمند است که در آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، افزون بر ۲۰۰ بار نام و یاد حاج آقا مصطفی تکرار شده است. با این همه، آنچه در این میزگرد آمده است، کامل‌تر و جامع‌تر از آنچه در آن آرشیو است و باید به آن بسنده می‌شد. تنها نکته‌ای که در آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ - افزون بر خاطرات این میزگرد آمده است، اظهارات حجت الاسلام سید محمد آل طه واعظ مشهور قم است. ایشان نخستین سخنران در

تلفنگرام



شماره ۲۱/۵۲۸۲

تاریخ ۴۶/۸/۲

پوست

به مدد پیریت کن اداره سوم ۳۱۲

از سازمان اطلاعات و امنیت سازمان اطلاعات نیست کند

ق

دریاده

پیرو شماره ۲۱/۵۲۸۱ - ۲۶/۸/۲

از طرف آیت انه گنپایگانی مجلس ختم از ساعت ۴۰۰ الی ۱۱۰۰ در  
مسجد اعظم برگزار که حدود ۶۰۰۰ نفر از طلاب و مردم در آن شرکت  
داشتند. در خاتمه مجلس سید محمد آل طه، مدیریت و موضوع جاری  
عنوان نمود. در حاشیای موضوع آرام و مراقبت همچنان ادامه  
دارد. ضمناً اعلامیه‌ای از جانب سید صادق روحانی در زمین  
درخواست تعطیل بازار قم صادر گردیده که متعاقباً تقدیم خواهد  
شد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت قم. معینی

روزنامه ۱۲۰۰ روز ۲۳ سال  
۳۱۲ داخل گردیده

۴۶/۸/۲  
۵۳/۸/۲

ضمیمه  
بعضی بر روی دست نوشته  
رضانه  
۵۳/۸/۲

۴۶/۸/۲  
۵۳/۸/۲

۱۷۷۵۸  
۱۷۷۵۹  
۱۷۷۶۰  
۱۷۷۶۱  
۱۷۷۶۲  
۱۷۷۶۳  
۱۷۷۶۴  
۱۷۷۶۵  
۱۷۷۶۶  
۱۷۷۶۷  
۱۷۷۶۸  
۱۷۷۶۹  
۱۷۷۷۰  
۱۷۷۷۱  
۱۷۷۷۲  
۱۷۷۷۳  
۱۷۷۷۴  
۱۷۷۷۵  
۱۷۷۷۶  
۱۷۷۷۷  
۱۷۷۷۸  
۱۷۷۷۹  
۱۷۷۸۰  
۱۷۷۸۱  
۱۷۷۸۲  
۱۷۷۸۳  
۱۷۷۸۴  
۱۷۷۸۵  
۱۷۷۸۶  
۱۷۷۸۷  
۱۷۷۸۸  
۱۷۷۸۹  
۱۷۷۹۰  
۱۷۷۹۱  
۱۷۷۹۲  
۱۷۷۹۳  
۱۷۷۹۴  
۱۷۷۹۵  
۱۷۷۹۶  
۱۷۷۹۷  
۱۷۷۹۸  
۱۷۷۹۹  
۱۷۸۰۰

مراسم یادبود حاج آقا مصطفی بوده‌اند، در مجلس که از سوی مرحوم آیت الله گلپایگانی در مسجد اعظم قم برگزار شد و دارای جنبه‌ی خط شکنی بود. آقای آل طه در خاطرات خود روشن کرده‌اند که چگونه - در همان فضای باز سیاسی - اختناق حاکم بوده است. چنان که حتی در مورد اعلام مجلس به نام حاج آقا مصطفی تردید بوده است و کسانی پیشنهاد می‌کرده‌اند که مجلس با نام دیگری برگزار شود.

در آن شرایط مجلس اول از سوی آیت الله گلپایگانی برگزار شده است. گفتنی است که بر حسب همین خاطره مرحوم آقای اشراقی - داماد امام - دغدغه‌ی خاطری داشته‌اند که مبادا گوینده از بردن نام حضرت امام با صراحت خودداری کند. آقای آل طه می‌گوید: با شنیدن این خبر من دچار تعجب شدم که مگر می‌شود در مجلسی که مربوط به فرزند امام است، نام او برده نشود. به هر حال با سخنرانی ایشان، مجالس یادبود آغاز می‌شود و پس از سال‌ها، نام حضرت امام به صراحت برده می‌شود.

می‌دانیم که گویندگان می‌کوشند که برای سخنرانی خود - بویژه سخنرانی‌های حساس و مهم - آیه‌ی مناسبی انتخاب کنند.

آقای آل طه آیه‌ای را برای آن سخنرانی انتخاب کرده‌اند که به نظرشان بسیار جالب است:  
 وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ، وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.  
 برای ژرف‌اندیشان نیازی به توضیح نیست که چگونه از این آیه می‌توان برداشت‌هایی بایسته‌ی آن مجلس داشت.